

---

اصول و ضوابط واژه‌گزینی  
همراه با شرح و توضیحات

---



---

اصول و ضوابط واژه‌گزینی  
همراه با شرح و توضیحات

---

مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی

---

فرهنگستان زبان و ادب فارسی

نشر آثار / تهران ۱۳۹۸

اصول و ضوابط واژه‌گزینی

همراه با شرح و توضیحات

پدیدآورنده: گروه واژه‌گزینی

مدیر فنی چاپ: حمیدرضا دمیرچی

چاپ اول: ۱۳۹۸

شماره: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰۰۰۰ ریال چاپ و صحافی: سامان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۳۵-۶۱-۸

ISBN: 978-600-8735-61-8

نشانی: تهران، بزرگراه شهید حقانی، بعد از ایستگاه مترو،  
مجموعه فرهنگستان‌ها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی

صندوق پستی: ۶۲۹۴-۱۵۸۷۵

تلفن: ۶۸-۸۸۶۴۲۳۳۹ (۰۲۱)؛ دورنگار: ۸۸۶۴۲۵۰۰ (۰۲۱)

وبگاه: [www.apll.ir](http://www.apll.ir)

حق چاپ محفوظ است.

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه

عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر

مشخصات ظاهری

فروست

شابک

وضعیت فهرست‌نویسی

یادداشت

موضوع

موضوع

موضوع

موضوع

شناسه افزوده

شناسه افزوده

شناسه افزوده

رده‌بندی کنگره

رده‌بندی دیویی

شماره کتاب‌شناسی ملی

## فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۹	مقدمه
۱۱	اصول و ضوابط واژه‌گزینی
۲۱	شرح اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۱. تعاریف
۲۱	۱.۱ واژه
۲۴	۲.۱ واژه‌گزینی
۲۶	۳.۱ زبان فارسی
۲۹	۴.۱ واژه فارسی
۳۲	۵.۱ زبان علم
۳۴	۲. اصول موضوعه
۴۱	۳. منابع واژه‌گزینی ۴. شیوه‌های واژه‌گزینی
۴۹	۱.۴ برگزینش
۴۹	۲.۴ نوگزینش
۵۱	۳.۴ ساختن اصطلاح
۵۶	۴.۴ وام‌گیری
۵۸	۵. روش‌های معادل‌یابی
۵۹	۲.۵ معادل‌یابی مفهومی
۵۹	۲.۵ واژه
۶۲	۶. ضوابط واژه‌گزینی
۸۵	پیوست: تاریخچه واژه‌گزینی در ایران



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### پیشگفتار

فرهنگستان زبان و ادب فارسی را - اگرچه درست نیست - عموماً با «واژه‌گزینی» می‌شناسند و همین واژه‌گزینی است که سبب می‌شود تا انواع اختلاف‌نظرها و مناقشه‌ها و بحث‌و‌جدل‌ها دربارهٔ فرهنگستان در جامعه به ظهور رسد. گروهی می‌گویند چرا فرهنگستان فقط برای لغات فرنگی معادل فارسی پیشنهاد و تصویب می‌کند و کاری به لغات عربی ندارد و گروهی دیگر با تصور اینکه فرهنگستان می‌خواهد لغات عربی متداول در زبان فارسی را از این زبان بیرون براند، زبان به اعتراض می‌کشایند. بعضی نیز اینجا و آنجا و به‌ویژه در فضای بی‌دروپیکر مجازی واژه‌هایی منسوب به فرهنگستان می‌بینند و می‌خوانند و می‌خندند و با حیرت و تعجب می‌پرسند که آیا به‌راستی اینها معادل‌های فارسی مصوب فرهنگستان است؟!

حقیقت این است که فرهنگستان در کار واژه‌گزینی خود «اصول» و «ضوابطی» دارد که در حکم قانون اساسی کار واژه‌گزینی است و حدود شصت‌هزار واژه فارسی که در بیست‌وپنج سال گذشته در برابر لغات بیگانه تصویب شده بر پایهٔ همین «اصول و ضوابط» واژه‌گزینی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی در جمهوری اسلامی ایران است. این مجموعه حاصل بحث و کنکاش ده‌ها جلسهٔ استادان عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی در

سال‌های آغازین دههٔ هفتاد است که در سال‌های بعد، به شرحی که در مقدمه آمده، بازنگری و تکمیل شده است. خوانندهٔ فهیم این دفتر با آگاهی از اصول و ضوابطی که واژه‌گزینی در فرهنگستان براساس آنها صورت می‌گیرد، پاسخ بسیاری از سؤالات خود و پرسش‌های رایج در جامعه را خواهد یافت. اگر بخواهیم بینش حاکم بر تدوین این مجموعهٔ «اصول و ضوابط» را در یک جمله بیان کنیم باید بگوییم مشی و مرام فرهنگستان زبان و ادب فارسی در جمهوری اسلامی ایران حفظ اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است؛ به این معنی که سره‌گرایی را به سود زبان فارسی نمی‌داند چنان‌که افراط در استفاده از لغات عربی را به شیوه‌ای که قبل از یکصدسال اخیر در نثر فارسی اهل قلم مرسوم بوده نمی‌پسندد.

اصول و ضوابط واژه‌گزینی در سال‌های گذشته به صورت دفترک ساده‌ای تکثیر شده بود و در دسترس کارشناسان و اعضای گروه‌های چندده‌گانهٔ واژه‌گزینی قرار داشت. اخیراً تصمیم گرفته شد تا این مجموعه به صورت کتابی خواناتر و خوش‌دست‌تر برای آگاهی و استفادهٔ همگان در زمرهٔ انتشارات فرهنگستان به چاپ رسد تا هم به آگاهی بیشتر مترجمان و نویسندگان و استادان از مبانی و روش‌های واژه‌گزینی در فرهنگستان کمک کند و هم پاسخی باشد برای بسیاری از پرسش‌هایی که مردم در ذهن دارند. امید است چنین مقصودی با انتشار چنین کتابی برآورده شود.

**غلامعلی حداد عادل**

**بهمن نودوهشت**



## مقدمه

واژه‌گزینی، بنابر اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی، از جمله وظایف فرهنگستان است. شورای فرهنگستان به حکم وظیفه‌ای که در امر واژه‌گزینی برعهده دارد از همان نخستین جلسات این موضوع را در دستور کار خود قرار داد و لازم دید که پیش از انتخاب و تصویب واژه‌های فارسی در برابر لغات بیگانه، «اصول و ضوابطی» وضع کند تا مبنا و میزان و راهنمای کار آن باشد. تنظیم و تصویب این اصول و ضوابط مدت‌ها طول کشید و سرانجام شورای فرهنگستان، پس از بحث‌های طولانی و گفت‌وگوها و رایزنی‌های مفصل، که ناظر بر سابقه دست‌کم شصت‌ساله واژه‌گزینی در ایران بود، در جلسات پنجاه‌هشتم (مورخ ۷۳/۷/۱۱) و یکصدوپانزدهم (مورخ ۷۶/۴/۲) «اصول و ضوابط واژه‌گزینی» را در قالب نه اصل به تصویب رساند.

گروه واژه‌گزینی پس از ده سال فعالیت و تصویب در حدود ۱۰هزار معادل برای لغات بیگانه که در چهار دفتر انتشار یافته بود، همواره این اصول نه‌گانه را مبنا و راهنمای کار قرار داد. این گروه در سال ۱۳۸۴ با جمع‌بندی بحث‌ها و پرسش‌هایی که در گروه‌های تخصصی و شورای واژه‌گزینی و گاه در شورای فرهنگستان مطرح می‌شد لازم دید در اصول و ضوابط خود بازنگری کند. به این منظور کارگروهی به ریاست دکتر حسن حبیبی، رئیس فرهنگستان و مدیر گروه واژه‌گزینی، تشکیل شد.\*

---

\* دیگر اعضای این گروه، به ترتیب الفبا، عبارت بودند از: نسرین پرویزی (معاون گروه واژه‌گزینی و عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی)، دکتر مهدی سمائی (عضو هیئت فنی)،

اعضای این گروه در جلسه‌های متعدد به بحث و اظهار نظر دربارهٔ اصول و ضوابط پیشین پرداختند و سرانجام پیش‌نویس اصول و ضوابط جدید را تهیه کردند و برای اعضای شورای فرهنگستان و اعضای کارگروه‌های تخصصی واژه‌گزینی و حدود ۵۰ تن از دیگر صاحب‌نظران، جهت اظهار نظر، ارسال داشتند. این کارگروه پس از دریافت نظر اعضای پیوسته فرهنگستان و دیگر اصحاب نظر در پیش‌نویس مذکور اصلاحاتی به‌عمل آورد و در تاریخ ۸۶/۲/۶ برای گفت‌وگوی مستقیم با صاحب‌نظران هم‌اندیشی یک‌روزه‌ای برگزار کرد. سپس با توجه به نکات و پیشنهادهای مطرح‌شده در هم‌اندیشی، در متن پیشنهادی تغییراتی ایجاد کرد. اصول و ضوابط جدید سرانجام در تاریخ ۸۶/۹/۲۶ در سیدوسی و یکمین جلسهٔ شورای فرهنگستان به‌تصویب رسید. جزوهٔ حاضر ابتدا به‌صورت مقدماتی در اسفند ۸۶ منتشر شد و ویرایش سوم آن در سال ۸۸ به‌صورت جزوه انتشار یافت. اکنون که بیست‌وپنج سال از فعالیت گروه واژه‌گزینی می‌گذرد و بیش از شصت هزار واژه به‌تصویب رسیده و در قالب هفده دفتر واژه‌های مصوب فرهنگستان انتشار یافته است، به نظر می‌رسد که می‌توان جزوهٔ اصول و ضوابط واژه‌گزینی را، پس از ویرایش و اصلاحات نهایی، به‌صورت کتاب در اختیار واژه‌گزینان و علاقه‌مندان قرار داد تا از طریق آن با سیاست فرهنگستان در واژه‌گزینی و روش‌های واژه‌گزینی آن آشنا شوند و امید است کتاب حاضر دست‌ورالعملی باشد برای کسانی که در فعالیت‌های خود به ساختن واژه و واژه‌گزینی می‌پردازند.

### گروه واژه‌گزینی بهمن نودوهمست

---

دکتر علاءالدین طباطبایی (عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی)، مهندس علی کافی (عضو شورای واژه‌گزینی)، دکتر شهین نعمت‌زاده (عضو شورای واژه‌گزینی و هیئت فنی)

## اصول و ضوابط واژه‌گزینی

مصوب جلسه سیصدوسی و یکم (مورخ ۸۶/۹/۲۶)

شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی

### ۱. تعاریف

باتوجه به اینکه درباره برخی اصطلاحات به‌کاررفته در متن اصول و ضوابط واژه‌گزینی نظرات متفاوتی وجود دارد، لازم است مراد ما در این متن به‌وضوح بیان شود.

### ۱.۱ واژه

واژه در این متن به دو معنی به‌کار می‌رود:

۱.۱.۱ لفظی که از یک یا چند جزء معنی‌دار ساخته شده است و از لحاظ دستوری به یکی از مقوله‌های اسم یا ضمیر یا صفت یا قید یا فعل یا عدد یا حرف اضافه یا حرف ربط یا صوت تعلق دارد. چنین لفظی از نظر ساختمان ممکن است بسیط یا مشتق یا مرکب یا مشتق-مرکب باشد.

۲.۱.۱ لفظی که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی و فنی و حرفه‌ای و هنری دارای تعریفی مشخص است. چنین لفظی ممکن است یک واژه (به معنی ۱.۱.۱) یا یک عبارت یا یک صورت اختصاری باشد. واژه در این معنی مترادف با اصطلاح است. در این متن لفظ واژه در کلمه‌های «واژه‌گزینی» و «واژه‌نامه» و در عبارت «واژه/واژه‌های مصوب» در معنی دوم به کار رفته است.

### ۲.۱ واژه‌گزینی

واژه‌گزینی فرایندی است که در طی آن برای یک مفهوم مشخص علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری معمولاً یک و در مواردی بیش از یک لفظ برگزیده یا ساخته می‌شود.

### ۳.۱ زبان فارسی

زبان فارسی زبانی است که هم‌اکنون در کشورهای ایران (به نام فارسی) و تاجیکستان (به نام تاجیکی) تنها زبان رسمی و در افغانستان (به نام دری) یکی از دو زبان رسمی است و در برخی جوامع که در حوزه نفوذ فرهنگی ایران قرار داشته‌اند، گروهی از مردم بدان می‌نویسند و تکلم می‌کنند. از قرن سوم هجری به بعد، متون نوشتاری فراوانی به این زبان به‌جا مانده است.

## ۴.۱ واژه فارسی

گنجینه واژگانی زبان فارسی، که در واژه‌گزینی مورد استفاده قرار می‌گیرد، از عناصر زیر تشکیل شده است:

۱.۴.۱ همه واژه‌های فارسی تبار که در فرهنگ‌های معتبر امروز ضبط شده‌اند.

۲.۱.۴ همه واژه‌های عربی تباری که یا در فارسی امروز تداول دارند و/یا دست‌کم در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی، عمدتاً تا اواخر قرن پنجم، به کار رفته‌اند.

۳.۱.۴ همه واژه‌هایی که تبار هندی یا ترکی یا یونانی یا مغولی و مانند اینها دارند و در فارسی امروز متداول‌اند یا در متون تخصصی معتبر به کار رفته‌اند.

۴.۴.۱ هر واژه اروپایی که شرایط زیر را داشته باشد:

۱.۴.۴.۱ در میان عموم فارسی‌زبانان متداول باشد.

۲.۴.۴.۱ در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و درغیراین صورت، ساختار صرفی آن چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود.

۳.۴.۴.۱ فرهنگستان باتوجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آن را ضروری نداند.

## ۵.۱ زبان علم

زبان علم گونه‌ای از زبان است که نقش اصلی آن برقراری ارتباط میان

اهل علم و بیان مطالب علمی در گفتار و نوشتار است و، در عین تعامل با دیگر گونه‌های زبان و بهره‌گیری از واژگان و فرایندهای واژه‌سازی آنها، دارای واژگان ویژه و روش‌های خاص خود در واژه‌گزینی است.

## ۲. اصول موضوعه

مراد از اصول موضوعه اصولی است که فرهنگستان، با توجه به وظایفی که در اساسنامه بر عهده‌اش نهاده شده است، پس از بحث و بررسی فراوان آنها را پذیرفته است و اگر نه برای همیشه، برای مدتی طولانی، درستی یا نادرستی آنها را در درون فرهنگستان قابل‌بحث نمی‌داند. این اصول عبارت‌اند از:

۱.۲ توسعه علمی نیازمند زبان علمی است.

۲.۲ زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند.

۳.۲ زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

## ۳. منابع واژه‌گزینی

منظور از منابع واژه‌گزینی مجموعه‌ای از واژه‌هایی است که می‌توان در واژه‌گزینی از آنها بهره گرفت. این منابع عبارت‌اند از:

۱.۳ همه‌ی واژه‌هایی که بنابه آنچه در ۴.۱ آورده‌ایم فارسی به شمار می‌آیند، صرف‌نظر از تبار آنها.

**تبصره:** در انتخاب واژه اولویت با واژه‌هایی است که بتوان آنها را در فرایندهای واژه‌سازی با سهولت بیشتری به کار برد. به بیان دیگر، اشتقاق‌پذیری و ترکیب‌پذیری و تصریف‌پذیری مهم‌ترین مؤلفه‌ها در انتخاب یک واژه از میان گنجینهٔ واژه‌هاست.

۲.۳ واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زندهٔ ایرانی.

۳.۳ واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانهٔ ایران.

۴.۳ واژه‌ها و صورت‌های ترکیبی<sup>۱</sup> اروپایی که دست‌کم شرایط مندرج در بندهای ۲.۴.۴.۱ و ۳.۴.۴.۱ را دارا باشند، یعنی:

– در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و درغیراین‌صورت، ساختار صرفی آنها چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آنها نشود.

– فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آنها را ضروری نداند.

#### ۴. شیوه‌های واژه‌گزینی

واژه‌گزینی یا برگزیدن اصطلاح برای یک مفهوم مشخص به چهار روش انجام می‌گیرد:

۱.۴ برگزینش: انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارت‌های موجود در زبان.

**۴.۲ نوگزینش:** انتخاب یک واژه موجود در زبان و دادن مفهومی جدید به آن به طوری که با مفهوم اولیه بی‌ارتباط نباشد.

**۴.۳ ساختن اصطلاح:** ساختن اصطلاح به روش‌های زیر انجام می‌گیرد:

**۱.۳.۴ واژه‌سازی:** ساختن یک واژه جدید مشتق یا مرکب یا مشتق-مرکب.

**۲.۳.۴ ساختن گروه نحوی:** ساختن یک گروه نحوی با به‌کاربردن دست‌کم دو واژه که با کسره اضافه یا یکی از حروف اضافه به هم پیوند یابند.

**۳.۳.۴ اختصارسازی:** ساختن اختصار به یکی از روش‌های سرواژه‌سازی یا آمیزه‌سازی (نحت) یا اختصار حرف‌به‌حرف انجام می‌شود.

**۴.۴ وام‌گیری:** اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولاً غربی) با همان مفهومی که در زبان مبدأ دارد. وام‌گیری عمدتاً در موارد زیر صورت می‌گیرد:

**۱.۴.۴** واحدهای اندازه‌گیری و اسامی شیمیایی و نام داروها و مانند آنها.

**۲.۴.۴** واژه‌های اروپایی که هرچند در میان عموم فارسی‌زبانان متداول نیستند، شرایط مندرج در بندهای ۲.۴.۴.۱ و ۳.۴.۴.۱ واژه‌های اروپایی را دارند، یعنی:

- در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و درغیراین‌صورت ساختار صرفی آنها چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آنها نشود.

- فرهنگستان باتوجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای آنها را ضروری نداند.



## ۵. روش‌های معادل‌یابی

معادل‌یابی عبارت است از برگزیدن یک واژه یا عبارت یا صورت اختصاری در مقابل یک لفظ بیگانه.

معادل‌یابی به دو صورت انجام می‌گیرد:

**۱.۵ معادل‌یابی مفهومی:** در این روش بدون توجه به ساختار اصطلاح

بیگانه و فقط با در نظر گرفتن معنی و تعریف آن در زبان فارسی یک

معادل یافته یا ساخته می‌شود.

**۲.۵ گرده‌برداری:** در این روش معادل‌یابی باتوجه‌به ساختار اصطلاح

بیگانه صورت می‌گیرد، به این معنی که در مقابل هر جزء معنی‌دار

اصطلاح بیگانه یک جزء معنی‌دار در زبان فارسی قرار داده می‌شود.

معادل‌یابی با هر یک از دو روش بالا که صورت گیرد، در قالب یکی از

شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد.

## ۶. ضوابط واژه‌گزینی

مراد از ضوابط واژه‌گزینی بایدونبایدها و اولویت‌هایی است که شایسته

است در امر واژه‌گزینی رعایت شود:

**۱.۶** در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود.

**۲.۶** در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن

را، بنابه‌ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق

و ترکیب، به‌کار برد.

۳.۶ در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین باید تلفظی از واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد.

۴.۶ در املاهای واژه‌ها باید از دستور خط فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز می‌توان از برخی علائم سجاوندی‌ای، که هنوز در خط فارسی قبول عام نیافته‌اند، نیز استفاده کرد.

۵.۶ فرهنگستان می‌تواند، بنابه‌ضرورت، از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند.

۶.۶ هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به‌کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت.

۷.۶ در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

۱.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه که دارای یک مفهوم مشخص است شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد.

۲.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد.

۳.۷.۶ هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، به‌منظور بیان دقیق مقصود، برای هریک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی اختیار کرد.

۴.۷.۶ در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما، بنابه‌ضرورت، از جمله سابقه و رواج، می‌توان برای هریک از الفاظ بیگانه یا برخی از آنها نیز معادلی برگزید.

۵.۷.۶ استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های مختلف مجاز است.



## شرح اصول و ضوابط واژه‌گزینی

### ۱. تعاریف

باتوجه به اینکه دربارهٔ برخی اصطلاحات به‌کاررفته در متن اصول و ضوابط واژه‌گزینی نظرات متفاوتی وجود دارد، لازم است مراد ما در این متن به‌وضوح بیان شود.

#### ۱.۱ واژه

واژه در این متن به دو معنی به‌کار می‌رود:

۱.۱.۱ لفظی که از یک یا چند جزء معنی‌دار ساخته شده است و از لحاظ دستوری به یکی از مقوله‌های اسم یا ضمیر یا صفت یا قید یا فعل یا عدد یا حرف اضافه یا حرف ربط یا صوت تعلق دارد. چنین لفظی از نظر ساختمان ممکن است بسیط یا مشتق یا مرکب یا مشتق - مرکب باشد.

۲.۱.۱ لفظی که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی و فنی و حرفه‌ای و هنری دارای تعریفی مشخص باشد. چنین لفظی ممکن است یک

واژه (به معنی ۱.۱.۱) یا یک عبارت یا یک صورت اختصاری باشد. واژه در این معنی مترادف با اصطلاح است. در این متن لفظ واژه در کلمه‌های «واژه‌گزینی» و «واژه‌نامه» و در عبارت «واژه/ واژه‌های مصوب» در معنی دوم به کار رفته است.

واژه در این نوشته به دو معنی به کار رفته است. یک معنی همان است که امروز عموم فارسی‌زبانان با آن آشنا هستند و مترادف با «کلمه» و «لغت» است و در فرهنگ‌های قدیمی (مانند *برهان قاطع*) و فرهنگ‌های جدید (مانند *لغت‌نامه دهخدا* و *معین و فارسی/ امروز و سخن*) نیز به همین معنی آمده است. هر واژه با این معنی، بنابه نظر غالب دستورنویسان، به یکی از مقوله‌های نه‌گانه زیر تعلق دارد: اسم (کتاب، صندلی، پرویز)، ضمیر (من، او، آنها)، صفت (خوب، درشت، زیبا)، قید (هرگز، همیشه، دیر)، فعل (می‌روم، گفتم، شنیدیم)، عدد (دو، هشت، نه)، حرف اضافه (با، از، در)، حرف ربط (و، که، تا)، صوت (به‌به!، آه، وای). البته هریک از این مقوله‌های دستوری ممکن است انواعی داشته باشد که در اینجا مورد بحث ما نیست.

واژه در این معنی از نظر ساختمان چهار نوع است: بسیط (قلم، کتاب، زن، مرد)، مشتق (گلدان، دانش، مادرانه)، مرکب (کتابخانه، هنرپرور، خوش‌منظر)، مشتق-مرکب (دانش‌پرور، خوش‌اخلاقی، وطن‌دوستانه). شرح این چهار نوع واژه در بخش «شیوه‌های واژه‌گزینی» در ذیل روش‌های «واژه‌سازی» آمده است.

«واژه» در این متن به معنی دیگری نیز به کار رفته است که مترادف با «اصطلاح» و معادل term است و مراد از آن لفظی است که دست‌کم در یکی از رشته‌های علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری بر یک مفهوم مشخص دلالت می‌کند. واژه در این معنی از نظر ساختمان بر شش نوع است که چهار نوع آن همان انواع مربوط به واژه در معنی اول است و دو نوع دیگر عبارت‌اند از گروه نحوی و صورت اختصاری. بنابراین، واژه به معنی «اصطلاح» از نظر ساختمان شامل انواع شش‌گانه زیر است: بسیط (بلور، کانون)، مشتق (فرشینه، بستار)، مرکب (بزرگراه، داربست)، مشتق-مرکب (بکرزایی، بی‌هوازی)، گروه نحوی (فاصله کانونی، پردازش از دور)، صورت اختصاری (ناکا = نشانگان اکتسابی کمبود ایمنی، شایک = شماره استاندارد بین‌المللی کتاب).

چنان‌که می‌بینیم واژه به معنی دوم که مترادف با اصطلاح است، ممکن است شامل بیش از یک کلمه، یعنی گروه نحوی، یا صورتی باشد که اصلاً کلمه به‌شمار نمی‌آید، یعنی صورت اختصاری.

شایان ذکر است که واژه، در مفهوم اصطلاح، حدود هشتاد سال سابقه دارد، چنان‌که فرهنگستان ایران (فرهنگستان اول) مصوبات خود را که هم شامل واژه (برش، برات‌گیر، بهداشت) و هم شامل گروه نحوی (انجمن پیشاهنگی، دادگاه استان، بارنامه کشتی) بود با عنوان «واژه‌های نو» منتشر می‌ساخت، و در فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم) نیز فرایندی که ناظر بر اصطلاح‌گزینی بود، واژه‌گزینی نامیده می‌شد، و مرکز

نشر دانشگاهی هم در دهه ۱۳۶۰ معادل‌یابی برای اصطلاحات علمی بیگانه را واژه‌گزینی می‌نامید، و سرانجام بند ۱ ماده ۲/۳ اساسنامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم) نیز یکی از وظایف این نهاد را «تأسیس واحدهای واژه‌سازی و واژه‌گزینی» تعیین کرده است. افزون بر این، برخی مترجمان و نویسندگان نیز از چند دهه پیش در برابر term معادل «واژه» را اختیار کرده‌اند، چنان‌که امیرحسین آریان‌پور در سال ۱۳۳۷ در برابر terminism «واژه‌گرایی» به‌کار برده است.<sup>۱</sup>

از این رو، شایسته نبود که این سنت دیرینه نادیده گرفته شود و به‌جای «واژه‌گزینی» مثلاً «اصطلاح‌گزینی» به‌کار رود. برای اینکه هم جانب این سنت دیرینه رعایت شود و هم جانب معنایی که عموم فارسی‌زبانان از کلمه «واژه» درمی‌یابند، در این متن کلمه «واژه» همواره به دو معنی به‌کار می‌رود، یعنی هم مترادف با «کلمه» و «لغت»، و هم مترادف با اصطلاح.

## ۲.۱ واژه‌گزینی

واژه‌گزینی فرایندی است که در طی آن برای یک مفهوم مشخص علمی یا فنی یا حرفه‌ای یا هنری معمولاً یک و در مواردی بیش از یک لفظ برگزیده یا ساخته می‌شود.

---

۱. نک. سیر فلسفه در ایران، نوشته محمد اقبال لاهوری، ترجمه امیرحسین آریان‌پور (۱۳۸۲)، ص ۲۲۴، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.



واژه‌گزینی در زبان فارسی سابقه‌ای بسیار دیرینه دارد و قدمت آن دست‌کم به عصر ساسانی می‌رسد. در متونی که به زبان پهلوی نگاشته شده اصطلاحات زیادی در زمینه‌های فلسفه و پزشکی و ستاره‌شناسی ساخته شده است. در اینجا فقط به چند مثال بسنده می‌کنیم:

xrad dōšagī (خرددوستی) = فلسفه

zamīg-paymānīh (زمین‌پیمایی) = هندسه

čim gōwāgīh (چم‌گویایی) = منطق

dēn dānišnīh (دین‌دانشی) = الهیات

axtarāmār (اخترآمار) = منجم

این سنت در زبان دری ادامه یافت و دانشمندانی مانند ابن‌سینا و غزالی و ناصر خسرو و افضل‌الدین کاشانی هرکدام در عرصه‌هایی به یافتن معادل‌های فارسی در مقابل واژه‌های عربی همت گماشتند، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم:

### غزالی

بصیر = بینا

موجود = یافته

معدوم = نیافتنه

### افضل‌الدین کاشانی

خلط = آمیختگی

صعب‌الوصول = دشخوریاب

علم = دانستگی

### ابن‌سینا

ادراک = اندریافت

مُدْرَک = اندریافته

ذو جهت = جهتگر

### ناصر خسرو

ساکن = آرمیده

کیفیت = چونی

علت = چرایی

اما از قرن پنجم به بعد این سنت تقریباً فراموش شد و وام‌گیری بی‌حد و حساب از زبان عربی جای واژه‌گزینی به فارسی را گرفت. تا اینکه سرانجام پس از انقلاب مشروطه، با تحولات بزرگی که در عرصه اجتماع پدید آمد و کارکردهای جدیدی که بر دوش زبان فارسی نهاده شد، بار دیگر واژه‌گزینی برای مفاهیم جدید تولدی دوباره یافت و با تأسیس فرهنگستان اول نظم و سامانی به خود گرفت.

در بخش «پیوست» این دفتر (ص ۸۵)، تاریخچه واژه‌گزینی در ایران به تفصیل آمده است.

واژه‌گزینی فرایندی سنجیده و عالمانه است برای یافتن یا ساختن یک اصطلاح برای یک مفهوم مشخص در یکی از حوزه‌های علم و فن و حرفه و هنر. البته گاهی به دلایل تاریخی یا دلایل دیگر برای یک مفهوم بیش از یک اصطلاح اختیار می‌شود که در این حالت با اصطلاحات مترادف سروکار داریم و اگر شمار این گونه مترادف‌ها زیاد نباشد، مخل ارتباط نیست. در این باره و نیز درباره دیگر مسائل مربوط به واژه‌گزینی در بخش‌های «شیوه‌های واژه‌گزینی» و «ضوابط واژه‌گزینی» بیشتر بحث خواهیم کرد.

### ۳.۱ زبان فارسی

زبان فارسی زبانی است که هم‌اکنون در کشورهای ایران (به نام فارسی) و تاجیکستان (به نام تاجیکی) تنها زبان رسمی و در

افغانستان (به نام دری) یکی از دو زبان رسمی است و در برخی جوامع که در حوزه نفوذ فرهنگی ایران قرار داشته‌اند، گروهی از مردم بدان می‌نویسند و تکلم می‌کنند. از این زبان، از قرن سوم هجری به بعد، متون نوشتاری فراوانی به جا مانده است.

زبان فارسی از خانواده زبان‌های هندواروپایی است. این زبان‌ها از حدود هزاره اول پیش‌ازمیلاد مسیح در بخش بزرگی از اروپا و جنوب و جنوب غربی آسیا رایج بوده‌اند و از نیمه دوم سده پانزدهم میلادی در امریکا و افریقا و اقیانوسیه هم رواج یافته‌اند. گروه هندوایرانی دو شاخه هندی و ایرانی دارد. شاخه ایرانی در هزاره اول پیش‌ازمیلاد مسیح در ایران و افغانستان کنونی و بخش‌هایی از پاکستان و عمان و بحرین و عراق و سوریه و ترکیه کنونی و نیز در آسیای میانه و نواحی‌ای از قفقاز و بخش‌های بزرگی از مناطق شمالی دریای سیاه رایج بوده است.

قدیمی‌ترین گونه‌های این شاخه، اوستایی و فارسی باستان است. فارسی باستان زبان رسمی هخامنشیان و زبان قوم پارس بوده است. دوره میانه زبان‌های ایرانی را از سال ۳۳۱ قبل‌ازمیلاد تا ۸۶۷ میلادی می‌دانند، یعنی تا سال ۲۵۴ هجری قمری که یعقوب لیث صفاری به حکومت رسید و زبان فارسی دری رسمیت یافت. فارسی دری دنباله فارسی میانه زردشتی است که به تدریج جانشین دیگر زبان‌های ایرانی، یعنی سغدی و سکایی و خوارزمی و بلخی، شد و در منطقه وسیعی از جهان، از هندوستان تا اروپا و از دریای خوارزم تا خلیج فارس، رایج گردید.

در فاصلهٔ میان سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن صفاریان، زبان علمی زردشتیان ایران فارسی میانهٔ زردشتی و زبان علمی مانویان فارسی میانهٔ مانوی و پهلوی اشکانی مانوی و سغدی مانوی و زبان علمی ایرانیان مسلمان عربی بود.

زبان فارسی در دربار مغولی هند زبان رسمی بود. سلجوقیان زبان فارسی را در آسیای صغیر رواج دادند و در دربار عثمانی زبان فارسی رواج داشت. تسلط استعمار بر کشورهای شرق سبب شد از رواج زبان فارسی کاسته شود. فارسی دری امروز در ایران و افغانستان و تاجیکستان رایج است. زبان فارسی در این سه کشور از اوایل قرن بیستم میلادی به تدریج از یکدیگر دور شد. فارسی تاجیکی از زبان روسی تأثیر پذیرفت و واژگان بسیاری از آن به وام گرفت. در افغانستان واژه‌های پشتو به زبان فارسی دری راه یافت و در ایران واژه‌های روسی و فرانسوی و، در سال‌های اخیر، واژه‌های انگلیسی وارد زبان فارسی شد. در هریک از این کشورها برای مفاهیم تازه واژه‌های جدیدی ساخته شد که غالباً با یکدیگر تفاوت دارند.

زبان فارسی در جریان گسترش خود بسیاری از عناصر زبان‌های ایرانی شمالی و شرقی، به‌ویژه پارسی و سغدی، را وام گرفته است و درعین حال، به گونه‌های محلی بسیاری نیز تقسیم شده است. در ایران و تاجیکستان و افغانستان صورت‌های کمابیش متفاوتی از این زبان مشترک متداول است که در برخی موارد مشخصات واژگانی و آوایی و دستوری خاص خود را دارند.

از زبان فارسی دری، حدوداً از قرن سوم هجری به بعد، متون فراوانی به نظم و نثر باقی مانده است. این متون، علی‌رغم تغییراتی که در نظام آوایی و واژگان و دستور زبان فارسی پدید آمده است، غالباً برای عموم تحصیل‌کردگان قابل فهم‌اند.

در صد سال اخیر، با گسترش سواد عمومی و با پیدایش مطبوعات و رسانه‌های فراگیر رادیو و تلویزیون، زبان فارسی رسمی، که در واقع زبان رایج در میان تحصیل‌کردگان است، در سراسر ایران در میان عموم مردم، و از جمله در میان مردمی که با زبان‌ها و گویش‌های محلی خود تکلم می‌کنند، بسط یافته است.

#### ۴.۱ واژه فارسی

گنجینه واژگانی زبان فارسی که در واژه‌گزینی از آن استفاده می‌شود، از عناصر زیر تشکیل شده است:

۱.۴.۱ همه واژه‌های فارسی تبار که در فرهنگ‌های معتبر ضبط شده‌اند.

۲.۴.۱ همه واژه‌های عربی تباری که یا در فارسی امروز تداول دارند و/ یا دست‌کم در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی، عمدتاً تا اواخر قرن پنجم، به کار رفته‌اند.

۳.۴.۱ همه واژه‌هایی که تبار هندی یا ترکی یا یونانی یا مغولی و مانند اینها دارند و در فارسی امروز تداول‌اند یا در متون تخصصی معتبر به کار رفته‌اند.

۴.۴.۱ هر واژهٔ اروپایی که شرایط زیر را داشته باشد:

۱.۴.۴.۱ در میان عموم فارسی‌زبانان متداول باشد.

۲.۴.۴.۱ در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و در غیراین صورت ساختار صرفی آن

چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن

نشود.

۳.۴.۴.۱ فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادلیابی برای آن را

ضروری نداند.

زبان فارسی، مانند هر زبان دارای قدمت دیرینه و صاحب ادبیات گسترده، از زبان‌های مختلف واژه به وام گرفته است. وام‌واژه‌های فارسی عمدتاً به زبان‌های زیر تعلق دارند: عربی، ترکی، مغولی، هندی، اروپایی، (عمدتاً شامل فرانسوی، انگلیسی، روسی). در برابر همهٔ واژه‌های دخیل نمی‌توان رویکرد واحدی اختیار کرد، زیرا نقش و تأثیر همهٔ آنها در فارسی امروز یکسان نیست.

زبان عربی در طول چهارده قرن با زبان و ادبیات فارسی عمیقاً درآمیخته است و کلمه‌های بسیاری از این زبان وارد فارسی شده و بر غنای آن افزوده است. اما ورود همهٔ واژه‌های عربی بر اثر نیاز نبوده است و به قول استاد محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) «از قرن پنجم به بعد، تفنن در تقلید ادبای ایرانی از تازی زیادتر از اندازه و حد طبیعی رواج گرفت... این معنا باعث شد که نثر فارسی که در قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم صدی پنج لغت تازی بیش نداشت، در نیمهٔ دوم قرن پنجم

(شمار لغات تازی‌اش) از صدی پنجاه نیز تجاوز کرد.» به‌همین دلیل، در اصول و ضوابط حاضر برای فارسی تلقی کردن واژه‌های عربی یکی از این دو شرط را قائل شده‌ایم: یا در فارسی امروز تداول داشته باشند؛ یا در چند متن معتبر نظم و نثر فارسی تا اواخر قرن پنجم به‌کار رفته باشند.

استفاده از واژه‌هایی که فارسی از هندی (جنگل، نیلوفر، نارگیل) و ترکی (اتاق، سنجاق، یونجه) و مغولی (آقا، اردو، سوغات) به وام گرفته است و اکنون در فارسی رواج دارند، آسیبی به زبان فارسی و هویت ملی وارد نمی‌کند، زیرا از یک سو به دلیل قدمت دیرینه‌شان به‌صورت طبیعی در بدنه واژگان فارسی جای گرفته‌اند و از سوی دیگر اکنون وام‌گیری از این زبان‌ها به‌کلی متوقف شده است.

وضعیت لغات اروپایی به سه دلیل با دو گروه بالا متفاوت است:

۱. قدمت بخش اعظم این لغات چندان نیست و حداکثر به یک قرن

می‌رسد؛

۲. وام‌گیری از این زبان‌ها، به‌ویژه زبان انگلیسی، همچنان با قوت ادامه دارد و چنانچه تلاش جدی در زمینه معادل‌یابی برای واژه‌های علمی و فنی این زبان‌ها صورت نگیرد، چهره زبان فارسی در چند دهه آینده به‌کلی تغییر می‌کند؛

۳. برخی واژه‌های اروپایی به‌صورت خوشه‌ای وارد زبان فارسی می‌شوند و فرایندهای واژه‌سازی فارسی را مختل می‌کنند. مثلاً همراه با «والیبال»، «والیبالیست» و همراه با «پیانو»، «پیانیست» هم وارد شده است.

باتوجه به دلایل بالا برای فارسی تلقی کردن لغات اروپایی، علاوه بر تداول در زبان، دو شرط دیگر نیز باید قائل شد:

نخست اینکه واژه‌های محل بحث در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و اگر هم بسیط نیستند، ساختمان صرفی آنها چنان باشد که بتوان فرایندهای واژه‌سازی فارسی را بر روی آنها اعمال کرد. مثلاً با واژه «یون» که بسیط است می‌توان واژه‌های «یونیده» و «یونش» و «یونش‌پذیر» را ساخت، و نیز با واژه «تلفن»، علی‌رغم اینکه در زبان مبدأ بسیط نیست، لغات «تلفنی» و «تلفنچی» و «تلفن‌خانه» ساخته شده است.

دوم اینکه عموم صاحب‌نظران معادل‌یابی برای آن را ضروری ندانند، مانند اتم و الکترون و پروتون.

واژه‌های اروپایی که هنوز در مورد معادل مشخصی برای آنها اجماع نظر حاصل نشده، اما چندین معادل برایشان پیشنهاد شده است (مانند اتوپیا که از جمله، معادل‌های ناکجاآباد، آرمان‌شهر، مدینه فاضله در برابر آن به کار رفته است) شایسته نیست فارسی به‌شمار آیند، زیرا مشخص است که صاحب‌نظران معادل‌یابی برای آنها را لازم می‌دانند.

## ۵.۱ زبان علم

زبان علم گونه‌ای از زبان است که نقش اصلی آن برقراری ارتباط میان اهل علم و بیان مطالب علمی در گفتار و نوشتار است و، در عین تعامل با دیگر گونه‌های زبان و بهره‌گیری از واژگان و فرایندهای واژه‌سازی آنها، دارای واژگان ویژه و روش‌های خاص خود در واژه‌گزینی است.



وقتی از زبان علم سخن به میان می‌آوریم در حقیقت، با زبانی در درون زبان دیگر سروکار داریم و این همان است که در اصطلاح زبان‌شناسان گونهٔ کاربردی زبان (register) خوانده می‌شود. به بیان دیگر، «زبان علمی فارسی» یکی از گونه‌های کاربردی زبان فارسی است. اما بدیهی است که علم شاخه‌های مختلف دارد و هر شاخه‌ای از اصطلاحات و سنت‌های خاص خود برخوردار است. بنابراین، در هر زبان صرفاً با یک گونهٔ کاربردی برای مطلق علم سروکار نداریم، بلکه با گونه‌های کاربردی مختلف، که هرکدام به یک حوزهٔ علمی خاص تعلق دارد، روبه‌رو هستیم. برای مثال، زبان علم فیزیک و زبان حقوق و زبان رایانه هرکدام یک گونهٔ کاربردی در درون زبان فارسی است. باوجوداین، همهٔ این گونه‌ها ویژگی‌های مشترکی نیز دارند و بر مبنای همین ویژگی‌های مشترک است که می‌توان از «زبان علم» به مفهوم کلی آن سخن گفت. مهم‌ترین ویژگی‌های زبان علم که آن را به‌خصوص از زبان روزمره و زبان ادبیات متمایز می‌سازد به قرار زیر است:

۱. زبان علم زبانی است دارای یک لایهٔ معنایی و تا حد امکان صریح و دقیق و به‌دوراز تعارض درونی.
۲. نقش اصلی زبان علم اطلاع‌رسانی است نه زیبایی‌آفرینی و بیان عاطفی. از همین رو، زبان علم ترجمه‌پذیرترین گونهٔ زبانی است.
۳. در زبان علم برای هر شاخه‌ای از دانش دستگاه اصطلاح‌شناختی ویژه‌ای ساخته و پرداخته می‌شود که نزد اهل آن علم شناخته‌شده است و

در نزد دیگران ناشناخته و اینکه می‌گویند فلان کس اهل اصطلاح است، اشاره به همین معنی است. برای مثال، «شاخص» در ریاضی چنین تعریف می‌شود: «عددی که نسبت یا وضعیت یک شیء ریاضی را در مقایسه با شیء ریاضی دیگر بیان می‌کند». بدیهی است که عموم فارسی‌زبانان از واژه شاخص چنین مفهومی را در نمی‌یابند.

زبان علم بر متن زبان طبیعی ساخته و پرداخته می‌شود و از همین رو، در همه حوزه‌های دستور، یعنی آواشناسی و ساختواژه و نحو و معنی‌شناسی، در اساس و بنیاد تابع زبان طبیعی است، ولی ممکن است ویژگی‌های متمایزی نیز در آن پدید آید. از میان این ویژگی‌ها، آنچه به واژه‌گزینی مربوط می‌شود، در بخش ضوابط واژه‌گزینی آمده است.

## ۲. اصول موضوعه

مراد از اصول موضوعه اصولی است که فرهنگستان، با توجه به وظایفی که در اساسنامه برعهده‌اش نهاده شده است، پس از بحث و بررسی فراوان آنها را پذیرفته است و اگر نه برای همیشه، برای مدتی طولانی، درستی یا نادرستی آنها را در درون فرهنگستان قابل‌بحث نمی‌داند. این اصول عبارت‌اند از:

۱.۲ توسعه علمی نیازمند زبان علمی است.

۲.۲ زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند.

۳.۲ زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

درستی آنچه در ذیل اصول موضوعه آمده است در درون فرهنگستان از پیش مفروض است. به بیان دیگر، صرف تأسیس فرهنگستان‌ها (که در ایران قدمتی بیش از هشتاد سال دارند) از یک سو، و وظایفی که فرهنگستان زبان و ادب فارسی به موجب اساسنامه خود برعهده گرفته است از سوی دیگر، حکایت از این دارد که اصول سه‌گانه بالا از نظر فرهنگستان بدیهی هستند.

## ۱.۲ توسعه علمی نیازمند زبان علمی است.

نزدیک به دو قرن است که جامعه ایران با علوم و فنون جدید آشنا شده است. در اینکه جامعه ما در رویارویی با جهان مدرن چه طریقی باید در پیش گیرد و چه عناصری از آن را بپذیرد و چه عناصری را نپذیرد، بحث و جدل بسیار است، اما ظاهراً همه در این نکته اتفاق نظر دارند که باید علوم جدید را آموخت و از فناوری‌های جدید بهره برد. بنابراین، بعید است در میان صاحب‌نظران کسی باشد که با توسعه علمی به این معنی سر مخالفت داشته باشد. همچنین، علم، چنان‌که در تعریف زبان علم آورديم، زبان خاصی دارد که بر متن زبان طبیعی می‌روید و گسترش می‌یابد و پیدایش و گسترش علم، چنان‌که تجربه جوامع بشری نشان می‌دهد، همراه با توسعه زبان علم است.

## ۲.۲ زبان علم در ایران زبان فارسی است و باید فارسی بماند.

از همان آغاز ورود علم جدید به ایران، زبان فارسی به‌عنوان زبان علم

برگزیده شد و این یکی از امتیازات ما ایرانیان است که زبان ملی و زبان علمی‌مان یکی است. در جهان هستند کشورهایی که به گمان اینکه برگزیدن یک زبان اروپایی به‌عنوان زبان علمی می‌تواند آنان را در کار انتقال علوم و غلبه بر عقب‌ماندگی علمی موفق کند، زبان ملی خود را به کارهای روزمره اختصاص داده‌اند و برای کاربردهای علمی یک زبان اروپایی اختیار کرده‌اند. این راه حل ممکن است برای کشورهای که زبان ملی با سابقه‌ای ندارند مناسب باشد، اما برای ایران چنین نیست. در اینجا بد نیست که وضع زبان فارسی را از نظر برنامه‌ریزی زبان، چنان‌که در جامعه‌شناسان زبان است، بسنجیم. برنامه‌ریزی زبان شامل این مراحل است:

۱. انتخاب یک زبان در مقام زبان ملی؛
  ۲. انتخاب یک لهجه از آن زبان به‌منزله لهجه معیار؛
  ۳. انتخاب خط؛
  ۴. انتخاب و ساختن اصطلاحات مورد نیاز نظام دیوان‌سالاری، مانند اصطلاحات اداری و نظامی و حقوقی؛
  ۵. انتخاب و ساختن و یکسان کردن اصطلاحاتی که در عرصه علوم و فنون مورد نیاز است.
- زبان فارسی مراحل اول و دوم و سوم را طی کرده است و در مرحله چهارم نیز با مشکل روبه‌رو نیست، اما در مرحله پنجم کم‌وبیش با دشواری‌هایی روبه‌روست، هرچند که گام‌های بلندی نیز برداشته است. بدیهی است که مراحل چهارم و پنجم هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسد و در آنها تلاش و نوآوری دائمی ضروری است.

باتوجه به آنچه در بالا آوردیم و نیز باتوجه به اینکه زبان فارسی صاحب ادبیات مکتوب هزارساله است و در نظر بسیاری از ادب‌شناسان یکی از ده زبانی است که آثار ادبی برجسته خلق کرده‌اند، ظرفیت این را دارد که به زبان علمی توانمندی تبدیل شود.

در مجموع، در میان اهل نظر کمتر کسی یافت می‌شود که برای گسترش و عمق یافتن علم در یک جامعه اهمیت آموزش علمی به زبان ملی را نفی کند، چنان‌که رشدی راشد در یک مصاحبه گفته است: «... من اعتقاد راسخ دارم که علم را نمی‌توان جز به زبان ملی، یعنی به زبان زنده جامعه و زبانی که مردم در زندگی به کار می‌برند، آموزش داد.»<sup>۱</sup> مشابه همین نظر را شلیمر، استاد هلندی دارالفنون، در حدود یک‌ونیم قرن پیش، به روشنی ابراز کرده است (نک. پیوست، تاریخچه واژه‌گزینی در ایران، ص ۸۵).

اختیارکردن یک زبان اروپایی به منزله زبان علم ایران دست‌کم سه عیب بزرگ دارد:

۱. زبان فارسی را به زبانی عقب‌مانده و سرکوفته تبدیل می‌کند و یکی از مهم‌ترین ارکان هویت ملی را دستخوش ضعف و سستی می‌سازد. زیرا امروز به دلیل غلبه علم و فناوری بر همه عرصه‌های

---

۱. رشدی راشد، ۱۳۹۷، تاریخ و فلسفه علم، ص ۳۶، محمد اقبال لاهوری، ترجمه حسین معصومی همدانی با همکاری حسن امینی، تهران: هرمس و پژوهشکده تاریخ علم، دانشگاه تهران.

زندگی نمی‌توان انتظار داشت که اگر زبانی قلمرو علم را ترک کند قادر باشد در حوزه‌های دیگر نیرومند و سرزنده ظاهر شود.

۲. گسترش علم را در میان مردم کند می‌کند. علم‌آموزی به زبان بیگانه بسیار دشوارتر از علم‌آموزی به زبان مادری است، زیرا درک ظرایف و پیچیدگی‌های زبان بیگانه میسر نیست مگر با صرف وقت و هزینه بسیار. از این رو، اگر علم به زبان بیگانه تدریس شود، کسانی بیشتر از آن بهره خواهند برد که بر آن زبان مسلط باشند. به این ترتیب، فاصله میان تحصیل‌کردگان و مردم عادی بیشتر می‌شود و اشاعه دانش محدود می‌گردد و در جامعه تبعیضی سخت ناروا پدید می‌آید.

بنابراین، برای توسعه علم باید زبان فارسی، به همت همه ایرانیان، چنان پرورده شود که از عهده پاسخگویی به نیازهای زمانه برآید.

۳. از لوازم توسعه علمی توسعه دانش و اطلاعات در میان عموم مردم است که با انتخاب یک زبان بیگانه در مقام زبان علم این توسعه محدود می‌شود و در نتیجه، می‌توان گفت که توسعه عمیق و همه‌جانبه علمی قطعاً محقق نمی‌گردد.

در این زمینه یک نکته شایسته توجه فراوان است. اکنون در عرصه علم، حجم متونی که به زبان انگلیسی نوشته می‌شوند چندین برابر متونی است که به زبان‌های دیگر خلق می‌شوند و به نظر نمی‌رسد که هیچ زبانی از این حیث بتواند با زبان انگلیسی از در رقابت درآید. از سوی دیگر، بخش بزرگی از این آثار لازم است که به دیگر زبان‌ها ترجمه

شوند. ترجمه، اگر به همین روش‌های کنونی صورت گیرد، فرایندی است بسیار زمان‌بر و هزینه‌بر. اما پیشرفت فناوری در حوزه ترجمه رایانه‌ای چشم‌اندازی امیدبخش برای حیات و رشد زبان‌های ملی فراهم می‌آورد. اینک انتظار می‌رود که در دهه‌های آینده به‌ویژه ترجمه متون علمی از زبانی به زبان دیگر با سهولت بسیار بیشتری انجام پذیرد و چه بسا زمانی فرا برسد که دیگر زبان سدی در برابر دادوستدهای علمی و فرهنگی در میان جوامع نباشد.

### ۳.۲ زبان علمی فارسی برای بقا نیازمند واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

علی‌رغم اینکه از آغاز ورود علوم جدید به ایران، آن علوم به زبان فارسی تدریس می‌شد و به اصطلاح زبان فراگیری علم فارسی بود، اهل علم هنوز توانایی‌های این زبان را نمی‌شناختند. زیرا پیش از آن زبان فارسی بیشتر در حوزه ادبیات و به‌ویژه شعر به کار رفته بود و آثار بزرگ خلق کرده بود، و غالب نوآوری‌های زبانی و ساختن واژه‌های جدید به دست ادیبان صورت می‌گرفت. از این رو، نخستین واژه‌های علمی که ساخته شد با توسل به واژه‌ها و قواعد صرف و نحو عربی بود، اصطلاحاتی نظیر «میزان الحرارة» و «معرفة الارض» و «میزان الضغط» حاصل چنین رویکردی بود. تغییر این رویکرد و تلاش برای به‌کاربردن فرایندهای واژه‌سازی فارسی در ساخت اصطلاحات جدید مدتی به طول انجامید. نخستین تلاش‌های سازمان‌یافته را در این عرصه انجمن‌های

علمی برعهده داشتند. برای مثال، در سال ۱۳۰۳ شمسی، یعنی یازده سال قبل از تشکیل فرهنگستان اول، نمایندگان وزارتخانه‌های جنگ و معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه انجمنی تشکیل دادند تا با وضع اصطلاحات نو پاسخگوی نیازی باشد که در میان نیروی نظامی آن زمان احساس می‌شد. این انجمن در مدت فعالیت خود حدود سیصد اصطلاح تازه برگزید یا وضع کرد، که از آن جمله‌اند: هواپیما، فرودگاه، خلبان، آتشبار، گردان، هواسنج، بادسنج، وابسته نظامی. سرانجام، در خرداد ۱۳۱۴ شمسی با تأسیس فرهنگستان ایران فعالیت‌های پراکنده واژه‌گزینی در یک‌جا تمرکز یافت.

این فرهنگستان از دو جهت زبان فارسی را تقویت کرد: یکی اینکه فرایندهای واژه‌سازی فارسی را، که به‌جز در زبان شعر در عرصه‌های دیگر کمتر به‌کار گرفته می‌شد، احیا کرد، دیگر اینکه این روش‌ها را تا حد زیادی رواج داد، چنان‌که پس از آن نیز هر فرد یا مؤسسه‌ای که دست‌به‌کار ساختن اصطلاح می‌شد غالباً به همان روش‌ها روی می‌آورد. اکنون دستگاه ساختواژی زبان فارسی بسیار فعال‌تر از گذشته است، چنان‌که برخی وندها که قرن‌ها در واژه‌سازی به‌کار نمی‌رفتند چنان فعال شده‌اند که نه‌تنها در واژه‌سازی تخصصی به‌کار می‌روند، بلکه گاهی واژه‌هایی که متعلق به عرصه عمومی است نیز با آنها ساخته می‌شود.

واژه‌گزینی سازمان‌یافته به دو دلیل ضرورت دارد: نخست اینکه شمار اصطلاحات مورد نیاز در هر حوزه علمی بسیار زیاد است، دوم اینکه علوم به شاخه‌های متعددی تقسیم شده است و بسیاری از مفاهیمی که در



هریک از این شاخه‌ها مطرح است در شاخه‌های دیگر نیز مطرح است. در چنین وضعیتی، اگر هر یک از شاخه‌ها جداگانه به اصطلاح‌سازی دست بزنند، اصطلاحات متفاوتی برای یک مفهوم برگزیده می‌شود، بگذریم از اینکه در یک شاخه واحد نیز ممکن است برای یک مفهوم یگانه چند اصطلاح اختیار شود. از این رو، اگر نهادی وجود نداشته باشد که این اصطلاحات را یکسان کند هیچ‌گاه زبان علم معیار به وجود نمی‌آید. در دوره‌ای که واژه‌گزینی به صورت سازمان‌یافته صورت نمی‌گرفت، حتی در حوزه‌های عمومی‌تر علوم، مانند جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی، نیز هرج و مرج اصطلاح‌شناختی حیرت‌آوری پدید آمده بود. چنان‌که برای برخی واژه‌های بیگانه، مانند اتوپیا، چندین معادل پیشنهاد شد و هیچ‌کدام نیز رواج نیافت. در نتیجه، وجود نهادی که این مهم را سازماندهی و هدایت کند ضرورت پیدا کرد و فرهنگستان زبان و ادب فارسی تشکیل شد که یکی از وظایف آن واژه‌گزینی سازمان‌یافته و روشمند است.

### ۳. منابع واژه‌گزینی

منظور از منابع واژه‌گزینی مجموعه‌ی واژه‌هایی است که می‌توان در واژه‌گزینی از آنها بهره گرفت. این منابع عبارت‌اند از:

۱.۳ همه‌ی واژه‌هایی که، بنابه آنچه در ۴.۱ آورده‌ایم، فارسی به‌شمار می‌آیند، صرف‌نظر از تبار آنها

در بخش تعاریف، پس از تعریف واژه فارسی گفته شد که زبان فارسی

مانند هر زبان صاحب قدمت، واژه‌های زیادی را از زبان‌های دیگر به‌وام گرفته است. شمار بسیار زیادی از این واژه‌ها چنان با زبان فارسی درآمیخته‌اند که تشخیص بیگانه بودن آنها به‌جز برای اهل فن به‌آسانی میسر نیست. اگر واژه‌ای، بنابر معیارهایی که در بخش تعاریف در ذیل «واژه فارسی» آوردیم، فارسی محسوب شود می‌توان آن را بی‌هیچ دغدغه‌ای در واژه‌گزینی به‌کار برد. در برگزیدن یا ساختن اصطلاح، مهمترین ویژگی‌ای که شایسته است در مد نظر قرار گیرد، امکان چرخش آن واژه در مقوله‌های مختلف دستوری و نیز امکان به‌کار بردنش در فرایندهای بعدی واژه‌سازی است. به بیان دیگر، اشتقاق‌پذیری و ترکیب‌پذیری و تصریف‌پذیری مهم‌ترین مؤلفه‌ها در انتخاب یک واژه از میان گنجینه واژه‌هاست. از این‌رو، در یک کلام می‌توان گفت که در واژه‌گزینی تبار یک واژه در قیاس با زایایی آن در مرتبه دوم اهمیت قرار دارد.

### ۲.۳ واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی

چنانچه از میان واژه‌هایی که بنابه تعریف فارسی به‌شمار می‌آیند، نتوانیم واژه‌ای را در برابر مفهومی برگزینیم، می‌توانیم از واژه‌های متعلق به زبان‌ها و گویش‌های زنده ایرانی استفاده کنیم. هرچند به‌کاربردن واژه‌های گویشی که صرفاً در مناطق محدودی رایج هستند، زبان را اندکی از همه‌فهم بودن دور می‌کند، استفاده از این واژه‌ها به دلیل تعلق آنها به خانواده زبان فارسی قطعاً بر استفاده از واژه‌های بیگانه رجحان دارد. البته استفاده از این واژه‌ها در

کاربرد همگانی توصیه نمی‌شود، ولی برای اصطلاحات علمی و تخصصی که کاربرد عمومی ندارند، در صورت ضرورت، بی‌اشکال به‌نظر می‌رسد. منظور از زبان‌ها و گویش‌های زندهٔ ایرانی، زبان‌هایی چون کردی و بلوچی و گیلکی و مازندرانی و گویش‌هایی نظیر سیوندی در فارس و گویش زردشتیان در یزد و کرمان و نیز لهجه‌های مختلف فارسی، مانند شیرازی و خراسانی و کرمانی و کاشانی است. زبان فارسی پیش‌ازین نیز در جریان گسترش خود از بسیاری از عناصر زبان‌های ایرانی بهره برده است و امروز نیز تحت تأثیر ارتباط با زبان‌های زندهٔ ایرانی واژه‌هایی را وام می‌دهد یا وام می‌گیرد. تا آنجا که این وام‌گیری در حد محدود در میان عامهٔ مردم صورت می‌گیرد، با طبیعت زبان سازگار است و امری عادی محسوب می‌شود، اما چنانچه قرار باشد که این امر را نهادهایی مانند فرهنگستان و در روند برنامه‌ریزی زبان به‌انجام رسانند، شایسته است که سنجیده و بادقت صورت گیرد. باتوجه‌به اینکه ایران دارای مناطق جغرافیایی بسیار متفاوت و فرهنگ‌ها و آداب مختلف است، استفاده از واژه‌های این زبان‌ها در مواردی بسیار راهگشا خواهد بود و می‌تواند بر تشخیص زبان علم و دقت علمی کار بیفزاید. واژه‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد الفاظ گویشی در زبان فارسی علمی است:

خوشاب که در لهجهٔ نیشابوری به نوعی آب میوه اطلاق می‌شود و فرهنگستان زبان و ادب فارسی آن را در مقابل کمپوت (compote) تصویب کرده است.

رُمبیدن که در گویش بخش‌هایی از مناطق جنوبی ایران به معنی خراب شدن و خرد شدن است و از آن واژه‌های رُمبش و ستاره رُمبیده (به‌ترتیب در مقابل collapse و collapsed star) در اخترشناسی به‌کار رفته است. زامه که از لفظ «زاماد» در زبان کردی به‌معنی داماد گرفته شده است و فرهنگستان با کوتاه کردن آن و استفاده از پسوند -ه آن را در مقابل sperm یا spermatozoid به معنای یاخته جنسی نر بالغ به‌تصویب رسانده است.

### ۳.۳ واژه‌ها و ریشه‌های متعلق به زبان‌های باستانی و میانه ایران

واژه‌ها و ریشه‌های زبان‌های باستانی و میانه ایران نیز می‌تواند یکی از منابع اخذ واژه در واژه‌گزینی علمی باشد. زبان فارسی کنونی بازمانده این زبان‌هاست و چنانچه بخواهیم میان الفاظ متعلق به زبان بیگانه و الفاظ متعلق به این زبان‌ها دست به انتخاب بزنیم، ارجح است که به این زبان‌ها روی آوریم. از این زبان‌ها باید با دقت و به‌هنگام ضرورت استفاده کرد، چرا که واژه‌های آنها معمولاً همانند الفاظ بیگانه برای فارسی‌زبانان نامفهوم و نامأنوس است.

متخصصان زبان‌های باستانی برای زبان‌های ایرانی سه دوره اصلی قائل شده‌اند:

۱. دوره باستان که از قدیم‌ترین زمانی که از آن آثار و نوشته‌هایی به زبان‌های ایرانی برجامانده است آغاز می‌شود، و با انقراض سلسله هخامنشی پایان می‌یابد؛

۲. دورهٔ میانه که از آغاز دورهٔ اشکانیان تا ظهور اسلام است، هرچند برخی از زبان‌های این دوره تا قرن سوم هجری نیز رواج داشته و به‌کار می‌رفته است؛

۳. دورهٔ جدید که از آغاز دورهٔ اسلامی تاکنون در سرزمین پهناور ایران رواج داشته و در گفتار و نوشتار میان طوایف مختلف ایرانی متداول بوده است. از زبان‌های مهم این دوره، فارسی دری است.

هریک از زبان‌های ایرانی در دوران باستان و دوران میانه شامل گویش‌های متعددی بوده است که تنها نام‌ونشان بعضی از آنها را در دست داریم و آثار مکتوب آنها تنها متعلق به چند گویش است که به دلایلی رسمیت یافته و زبان اداری و دولتی یا زبان دینی بوده است.

در معادل‌گزینی برای الفاظ بیگانه به‌علت کثرت مفاهیم مختلف و وجود تفاوت‌های اندک میان مفاهیم گوناگون در علوم، چنانچه نتوان در زبان فارسی امروز الفاظ مناسبی پیدا کرد، می‌توان در مرحلهٔ اول از واژه‌های گویش‌ها و زبان‌های زندهٔ ایرانی و در مرحلهٔ بعد از گویش‌ها و زبان‌های باستانی بهره برد. در موارد نادری که در فارسی امروز پیشوند یا پسوند مناسبی یافت نشود و فرهنگستان صلاح بداند، می‌توان از پسوندها و پیشوندهای زبان‌های باستانی نیز استفاده کرد.

برخی از پیشوندها و پسوندهای زبان‌های باستانی و میانهٔ ایران در برخی کلمات زبان فارسی دیده می‌شوند، ولی امروز زیایابی ندارند. با زنده کردن این عناصر می‌توان به تنوع واژگانی در حوزهٔ علم دست یافت.

در چند سال اخیر از زبان‌های باستانی و میانه ایران واژه‌هایی اخذ شده و فرهنگستان نیز بر آنها صحه گذاشته است که نمونه‌هایی از آنها در زیر می‌آید:

۱. وِردش در برابر variation: این لفظ از ریشهٔ -vart به معنی «گردیدن و گشتن و متحول شدن» گرفته شده است. واژه‌های «گرد» و «گردیدن» و «گردون» و «نوردیدن» در فارسی امروز از همین ریشه است. با لفظ وِردش اصطلاحات زیر ساخته شده است:

ناوَرَدایی invariance

هم‌وَرَدایی covariance

پادوَرَدایی contravariance

۲. واک در برابر voice: این لفظ از ریشهٔ باستانی -vak به معنی «گفتن» گرفته شده و چند واژه با آن ساخته شده است، از جمله:

واکه vowel

واک‌گشت vowel gradation, ablaut

واک‌سازی phonation

بی‌واک voiceless

واک‌دار voiced

۳. واج در برابر phoneme: این لفظ نیز از ریشهٔ باستانی -vak گرفته شده است. با این واژه اصطلاحاتی چند در زبان‌شناسی ساخته شده است، از جمله:

واج‌شناسی phonology

phonemic	واجی
allophone	واجگونه

علاوه بر واژه‌های بالا، از برخی پیشوندها و پسوندهای باستانی و میانه نیز در ساخت برخی واژه‌ها استفاده شده است:

۱. در واژه‌ترابری در برابر transportation، از لفظ -tara و ستاک حال فعل بردن «بر» و پسوند اسم مصدرساز «-ی» استفاده شده است. در اینجا حرف اضافه یا قید (ترا-) از فارسی باستان -tara به معنی «آنسوی» و «از میان» گرفته شده و به صورت پیشوند به کار رفته است.

۲. در الفاظی مانند پادزهر، پادتن، پادآماج، پادجریان، پادکش، پادمتقارن از پیشوند «پاد-» برای بیان مفهوم «مخالف» و «ضد» استفاده شده است. پیشوند «پاد-» از ایرانی باستان -pāti و ایرانی میانه غربی pād گرفته شده است.

۳. در اصطلاح خوارزمیک در برابر algorithmic از پسوند نسبت «-یک» فارسی میانه برای ساخت صورت صفتی خوارزمی استفاده شده است.

۴. الفاظی مانند دُش‌آگاه، دُشنام، دژخیم، دُشدمی، دُژدود، دُش‌رویش، دُش‌پرور، دُشواژه با استفاده از پیشوند «دُش-» یا «دژ-» ایرانی باستان و «دژ-» ایرانی میانه غربی، که برگرفته از «دژ-» است به معنی «بد»، ساخته شده است.

مثال‌های بالا و بسیاری نمونه‌های دیگر گویای این است که عناصر

وام گرفته‌شده از زبان‌های باستانی و میانه ایرانی به راحتی با واژه‌های فارسی ترکیب می‌شوند و به دلیل نزدیک بودن مقوله‌های دستوری و ساخت‌های صرفی آنها با زبان فارسی امروز کاربرد آنها مشکل‌آفرین نخواهد بود، مشروط بر آنکه با مفهوم و شیوه کاربرد آنها آشنا باشیم.

### ۴.۳ واژه‌ها و صورت‌های ترکیبی اروپایی که دست‌کم شرایط مندرج

در بندهای ۲.۴.۴.۱ و ۳.۴.۴.۱ را دارا باشند، یعنی:

- در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشند و درغیراین صورت ساختار

صرفی آنها چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی

فارسی بر روی آنها نشود.

- فرهنگستان با توجه به نظر متخصصان به دلایلی معادل‌یابی برای

آنها را ضروری نداند.

در صورتی که برای مفهوم مورد نظر در منابع بالا واژه‌ای یافت نشود،

می‌توانیم واژه یا صورتی ترکیبی از زبان‌های اروپایی را وام بگیریم. این

نوع وام‌گیری اگر سنجیده و واقعاً براساس نیاز صورت بگیرد، بر غنای

واژگانی فارسی می‌افزاید. در «واژه‌های مصوب» فرهنگستان چندین واژه

و معدودی صورت ترکیبی اروپایی وجود دارد، مانند واژه‌های یون و

آنیون و کاتیون و کاتد و صورت ترکیبی «الکترو» در واژه‌های

«الکترومنفی» و «الکترومغناطیس».

در وام‌گیری الفاظ اروپایی، مهم‌ترین شرطی که باید همواره در مد نظر

قرار گیرد، امکان به‌کاربردن آن الفاظ در فرایندهای واژه‌سازی فارسی است.



#### ۴. شیوه‌های واژه‌گزینی

واژه‌گزینی یا برگزیدن اصطلاح برای یک مفهوم مشخص به چهار روش انجام می‌گیرد:

##### ۱.۴ برگزینش

انتخاب یک واژه یا عبارت از میان واژه‌ها و عبارت‌های موجود در زبان

زبانی با قدمت زبان فارسی بی‌تردید از گسترهٔ واژگانی وسیعی برخوردار است و علاوه بر واژه‌های متداول مأنوسی که هم‌اکنون در آن به‌کار می‌رود، واژه‌های بسیاری نیز وجود دارد که تداول عام ندارند، اما در گنجینهٔ واژگانی آن موجودند. نخستین کاری که واژه‌گزین باید انجام دهد این است که برای مفهوم مورد نظر در گنجینهٔ زبان فارسی به جست‌وجو پردازد. بسیاری از معادل‌هایی که در حوزه‌های مختلف علوم در مقابل واژه‌های بیگانه انتخاب شده و مقبول متخصصان قرار گرفته، نتیجهٔ برگزینش است، و نیز بخش اعظم معادل‌هایی که در فرهنگ‌های دوزبانه می‌آید از رهگذر همین فرایند حاصل می‌آید، مانند قرار دادن «نبض» در مقابل pulse و «آذرخش» در مقابل lightning و «پرتو» در مقابل ray.

##### ۲.۴ نوگزینش

انتخاب یک واژهٔ موجود در زبان و دادن مفهومی جدید به آن به‌طوری که با مفهوم اولیه بی‌ارتباط نباشد.

نوگزینش در واقع گسترش معنایی آگاهانه است. گسترش معنایی یکی از رایج‌ترین روش‌ها برای هماهنگ ساختن زبان با نیازهای جدید است. در گسترش معنایی، معنی سابق واژه حفظ می‌شود، ولی معنی جدیدی هم بر آن بار می‌گردد، مانند واژه‌های «مجلس» و «سپر» و «پیچ» و «یخچال» که افزون بر معنای سابق، بر معنای جدیدی نیز دلالت دارند. در فارسی معیار امروز بسیاری از واژه‌ها در معنایی به‌کار می‌روند که در گذشته سابقه نداشته است. این واقعیت زمانی آشکارتر می‌شود که واژه‌های متداول را نه منفرد، بلکه در بافت‌های مناسب در نظر بگیریم. برای مثال، واژه‌های «جمعیت» در عبارت «رشد جمعیت» و «آگهی» در عبارت «آگهی بازرگانی» و «اعتبار» در عبارت «گشایش اعتبار» در معنایی ای به‌کار رفته‌اند که در گذشته سابقه نداشته است. این فرایند به زبان عالمانه اختصاص ندارد و مردم عادی نیز، برحسب‌نیاز، به گسترش معنایی واژه‌ها دست می‌زنند، مثلاً در اصطلاح تعمیرکاران خودرو واژه‌های «گوشواره» و «نعلبکی» و «پستانک» برای اشاره به پدیده‌های زیر به‌کار می‌روند:

**گوشواره:** قطعه‌ای در زیر فنرهای تخت که امکان تغییر طول فنر را بر اثر نوسان فراهم می‌کند؛

**نعلبکی:** قطعه‌ای در سر میل‌گاردان؛

**پستانک:** محل تزریق گریس در قسمت‌های مختلف خودرو.

نوگزینش در واقع گسترش معنایی آگاهانه و سنجیده است. در اینجا نمونه‌هایی از نوگزینش واژه‌ها را از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و سوم شاهد آورده‌ایم.

## شرح اصول و ضوابط واژه‌گزینی ۵۱

معنی جدید	معنی قدیم	واژه فارسی
(زیست‌شناسی) مجموعه‌ای از یاخته‌های یکسان که برای انجام یک عمل مشخص سازش یافته‌اند	مخفف «بافته»	بافت
(زمین‌شناسی) خمی در سنگ‌های چینه‌ای	شکستن یا بهم‌کشیدگی در پوست صورت یا پارچه یا چرم و امثال آنها	چین
حوضچه‌ای که از اطراف آن آب با فشار به داخل پاشیده می‌شود	حوض کوچک از سفال یا آهن یا مانند آنها که برای شست‌وشوی بدن به‌کار می‌رفت و در نوعی از آن آب و دارو می‌ریختند و بیمار را در آن می‌نشاندند	آبز
چند رشته سیم بهم‌بافته روکش‌دار یا بدون روکش برای انتقال جریان برق یا بلند کردن قطعات سنگین	یک دسته موی بلند که درهم‌تنیده شده باشد	بافه

### ۳.۴ ساختن اصطلاح

ساختن اصطلاح به سه شیوه زیر انجام می‌گیرد:

۱.۳.۴ واژه‌سازی: ساختن یک واژه جدید مشتق یا مرکب یا مشتق-

مرکب؛

۲.۳.۴ ساختن گروه نحوی: ساختن یک گروه نحوی با به‌کاربردن

دست‌کم دو واژه که کسره اضافه یا یکی از حروف اضافه به هم

پیوند یابند؛

۳.۳.۴ اختصار‌سازی: ساختن اختصار به یکی از روش‌های سرواژه‌سازی

یا آمیزه‌سازی (نحت) یا اختصار حرف‌به‌حرف انجام می‌شود.

در بسیاری از موارد لازم است که برای بیان یک مفهوم به ساختن

اصطلاح دست بزنیم. اصطلاح‌سازی به روش‌های زیر انجام می‌شود:

## ۱.۳.۴ واژه‌سازی

واژه‌سازی فرایندی است که به دستگاه صرف زبان مربوط می‌شود. در فارسی واژه‌سازی به دو روش صورت می‌شود: اشتقاق و ترکیب. اشتقاق عبارت است از ساختن یک واژه جدید از طریق وندافزایی، مانند «هنرمند» که با افزودن پسوند «-مند» به اسم «هنر» ساخته شده است. در فارسی امروز، در حدود ۶۰ پسوند و ۲۰ پیشوند فعال و نیمه‌فعال وجود دارد که به مقوله‌های مختلف می‌پیوندند و اسم و صفت و قید و فعل پیشوندی می‌سازند، مانند طاق‌دیس، دانا، ناشکیبا، صادقانه، فراگرفتن.

ترکیب عبارت است از به‌هم‌پیوستن دست‌کم دو واژه و ساخته شدن یک واژه مرکب، مانند «دندان‌پزشک» و «رزم‌ناو» و «هواسنج». هریک از دو یا چند واژه‌ای که به‌هم می‌پیوندند ممکن است خود بسیط یا مشتق یا مرکب باشند. مثلاً «گلخانه» از ترکیب دو واژه بسیط «گل» و «خانه» و «هنرمندپرور» از ترکیب واژه مشتق «هنرمند» و ستاک حال «پرور» و «آشپزخانه» از ترکیب واژه مرکب «آشپز» و واژه بسیط «خانه» ساخته شده است. به بیان دیگر، فرایندهای واژه‌سازی به‌صورت پایگانی (سلسله‌مراتبی) عمل می‌کنند، به این معنی که برون‌داد هر فرایند می‌تواند به درون‌داد یک فرایند دیگر تبدیل شود. برای مثال، واژه مشتق «دانش» (دان + ـش) را می‌توان با واژه بسیط «محور» ترکیب کرد و واژه «دانش‌محور» را ساخت و به کل این واژه پسوند «انه» را افزود و واژه «دانش‌محورانه» را ساخت.

باتوجه به آنچه گذشت واژه‌های فارسی از نظر ساختمان بر چهار

نوع‌اند:

۱.۱.۳.۴ واژه بسیط: این نوع واژه فقط از یک جزء معنی‌دار ساخته شده

است و قابل تجزیه به عناصر معنی‌دار کوچک‌تر نیست، مانند

قلم، زن، مرد.

۲.۱.۳.۴ واژه مشتق: در ساختن این نوع واژه فقط از فرایندهای اشتقاقی استفاده

می‌شود، مانند طاق‌دیس (طاق + -دیس) و ناتراوا (نا- + تراو

+ -ا) و آزمایشگاه (آزمای + -ش + -گاه).

۳.۱.۳.۴ واژه مرکب: در ساختن این نوع واژه فقط از فرایندهای ترکیبی

استفاده می‌شود، مانند خوش‌اخلاق، برف‌پاک‌کن، سیاستمدار.

۴.۱.۳.۴ واژه مشتق - مرکب: در ساختن این نوع واژه از فرایندهای ترکیب

و اشتقاق توأم باهم استفاده می‌شود: خداجویانه، هنرمندپروری،

آشنایی‌زدایی.

#### ۲.۳.۴ ساختن گروه نحوی

نحو شامل قواعدی است که تعیین می‌کنند واژه‌ها چگونه در کنار هم

قرار گیرند و سازه‌هایی بزرگ‌تر از واژه (گروه و جمله) بسازند. گروه

نحوی عبارت است از یک یا چند واژه که با عناصر نحوی، مانند کسره

اضافه و حروف اضافه، به هم پیوند یافته باشند، مانند «کتاب تاریخ» و

«قمر مصنوعی». غالب گروه‌های نحوی، که در فارسی برای ساختن

اصطلاح به کار می‌روند، دارای یکی از ساختارهای زیر هستند:

۱.۲.۳.۴ مضاف - مضاف‌الیه: کشتی بخار، چراغ خطر، آب ژاول

۲.۲.۳.۴ موصوف - صفت: فاصله کانونی، حرکت وضعی، قهوه فوری

۳.۲.۳.۴ گروه حرف اضافه‌دار: پردازش از دور، پرواز با دید

باید توجه داشت که نحو زایاترین دستگاه زبان است و ساختن گروه نحوی پربسامدترین فرایندی است که اهل زبان برای بیان مفاهیم مورد نظر خود به کار می‌برند. از همین رو، بسیاری از اصطلاحات علمی گروه نحوی هستند، مانند تقطیر ناپیوسته، تهویه خاک، توان بزرگ‌نمایی.

در مورد گروه‌های نحوی باید این نکته را در نظر داشت که چنین اصطلاحاتی را نمی‌توان به سهولت در فرایندهای ترکیبی و اشتقاقی به کار برد. برای مثال، اگر به جای واژه «گلخانه» از «خانه گل» استفاده کنیم، ساختن صفت از آن ممکن نیست، درحالی‌که از «گلخانه» می‌توان صفت «گلخانه‌ای» را ساخت، چنان‌که در «گازهای گلخانه‌ای» به کار رفته است. به‌عنوان مثالی دیگر می‌توان «قمر مصنوعی» و «ماهواره» را شاهد آورد. بنابراین، از گروه نحوی بهتر است در ساختن اصطلاحاتی استفاده کنیم که نیاز نباشد آنها را در فرایندهای اشتقاقی و ترکیبی دیگری به کار ببریم.

### ۳.۳.۴ اختصارسازی

این روش عبارت است از به‌کاربردن صورت کوتاه‌شده یک واژه یا گروه نحوی. اختصارسازی به روش‌های زیر انجام می‌پذیرد:

۱.۳.۳.۴ اختصار تک حرفی: این نوع اختصار از یک حرف، که معمولاً حرف اول یک واژه است، ساخته می‌شود، مانند «ص» به جای «صفحه» و «ک» به جای «کلی» و «ف» به جای «فعل» و «ع» به جای «علیه‌السلام».

۲.۳.۳.۴ اختصار چند حرفی: این نوع اختصار از چند حرف، که هر کدام از آنها جداگانه تلفظ می‌شود، ساخته می‌شود. این حروف، که معمولاً حروف اول واژه‌های یک عبارت هستند، در نوشتار با نقطه از هم جدا می‌شوند، مانند:

ک.م.م: کوچک‌ترین مضرب مشترک

ب.م.م: بزرگ‌ترین مضرب مشترک

ش.م.ر: شیمیایی، میکربی، رادیواکتیو

۳.۳.۳.۴ ترخیم: در این نوع اختصار دو یا چند حرف از آخر یا اول یا بخشی از آخر یک واژه یا عبارت حذف می‌شود، مانند «نک» به جای «نگاه کند به» و «قه» به جای «دقیقه» و «آز» به جای «آزمایشگاه» و «صح» به جای «صحیح» و «رض» به جای «رضوان‌الله‌علیه».

۴.۳.۳.۴ فشرده‌سازی: در این نوع اختصار دو یا چند حرف از میان یک کلمه یا بخش‌هایی از میان یک عبارت یا جمله حذف می‌شود، مانند «تخ» به جای «تاریخ» و «الخ» به جای «الی آخر» و «قس» به جای «مقایسه کنید».

۵.۳.۳.۴ آمیزه‌سازی (نحت): در این روش بخش‌هایی از (معمولاً) دو واژه حذف می‌شود و آنچه باقی می‌ماند باهم ترکیب می‌شود و یک واژه می‌سازد، مانند: نستعلیق (نسخ + تعلیق)، توائیر (تولید و انتقال نیرو)، تشباد (آتش + باد)، پیکازو (پیکان + پژو).

۶.۳.۳.۴ سرواژه‌سازی: در این روش معمولاً حروف اول واژه‌های یک عبارت به هم می‌پیوندند و لفظی می‌سازند که می‌توان آن را همچون یک واژه تلفظ کرد، مانند «سیبا» (سامانه یکپارچه بانکی)، «ساصد» (سازمان صنایع دفاع)، «ساف» (سازمان آزادی‌بخش فلسطین).

در ساختن سرواژه گاهی صورتی حاصل می‌آید که واژه‌ای معنی‌دار است، مانند «هما» که از عبارت «هوایمایی ملی ایران» گرفته شده است. اما غالب سرواژه‌ها الفظی بی‌معنی هستند و فقط با توجه به واژه‌های سازنده‌شان می‌توان به مدلول آنها پی برد.

#### ۴.۴ وام‌گیری

اخذ یک واژه از زبان‌های بیگانه (معمولاً غربی) با همان مفهومی که در زبان مبدأ دارد.

وام‌گیری عمدتاً در موارد زیر صورت می‌گیرد:

۱.۴.۴ واحدهای اندازه‌گیری و اسامی شیمیایی و نام داروها و مانند آنها؛



۲.۴.۴ واژه‌های اروپایی که هرچند در میان عموم فارسی‌زبانان متداول نیستند، شرایط مندرج در بندهای ۲.۴.۴.۱ و ۳.۴.۴.۱ واژه‌های اروپایی را دارند.

وام‌گیری یکی از شیوه‌های گسترش واژگان زبان‌هاست. اگر وام‌گیری به صورت محدود و سنجیده و براساس ضوابط مشخصی صورت بگیرد، نه تنها به زبان آسیب نمی‌رساند، بلکه غنای واژگانی آن را افزایش نیز می‌دهد. فرهنگستان زبان و ادب فارسی وام‌گیری اصطلاحات زیر را مجاز می‌داند:

۱.۴.۴ واحدهای اندازه‌گیری مانند «متر» و «اهم» و «پاسکال»، نام مواد شیمیایی مانند «آمونیاک» و «اتیلن» و «بنزن»، و نام داروها مانند «فنوباریتال» و «آسپیرین». افزون بر این، مقرر شده است که در آن دسته از نام‌های مواد شیمیایی که از چند اسم ترکیب شده‌اند، ترتیب نام‌ها به همان صورتی باشد که در فرمول‌نویسی معمول است:

سدیم‌پرمنگنات  $\text{NaMnO}_4$

کلسیم‌هیدروکسید  $\text{Ca(OH)}_2$

پتاسیم‌کلرات  $\text{KClO}_3$

۲.۴.۴ در صورتی که در مقابل یک مفهوم نتوان در گنجینه واژگانی زبان فارسی لفظ مناسبی یافت، می‌توان واژه بیگانه‌ای را به وام گرفت. چنین واژه‌ای باید دو ویژگی داشته باشد:

یکی اینکه در زبان مبدأ واژه‌ای بسیط باشد و اگر هم بسیط نیست، ساختار صرفی آن چنان باشد که مانع از اعمال فرایندهای واژه‌سازی فارسی بر روی آن نشود. زیرا صرف وام‌گیری زبان را تضعیف نمی‌کند، بلکه بی‌استفاده ماندن دستگاه واژه‌سازی است که به زبان آسیب می‌رساند. اگر به وام‌واژه‌های عربی در زبان فارسی توجه کنیم، می‌بینیم که واژه‌های بسیط عربی بیش از واژه‌های مشتق آن در دستگاه واژه‌سازی فارسی هضم و جذب شده‌اند. مثلاً از واژه بسیط «فهم» واژه‌هایی مانند «فهمیده» و «فهمیدن» و «زودفهم» و «فهمیدگی» ساخته شده است.

دیگر اینکه غالب متخصصان معادل‌یابی برای آن را ضروری ندانند. برخی واژه‌های بیگانه، غالباً به دلیل قدمت و گستردگی استفاده از آنها، در نزد اهل تخصص چنان طبیعی می‌نمایند که معادل‌یابی برای آنها ضروری به نظر نمی‌رسد، مانند واژه‌های «اتم» و «راديو» و «تلفن». اگر واژه بیگانه‌ای هر دو ویژگی یادشده را دارا باشد، می‌توان آن را به وام گرفت و بر گنجینه واژگانی زبان فارسی افزود.

## ۵. روش‌های معادل‌یابی

معادل‌یابی عبارت است از برگزیدن یک واژه یا عبارت یا صورت اختصاری در مقابل یک لفظ بیگانه. معادل‌یابی به دو صورت انجام می‌گیرد:

## ۱.۵ معادل‌یابی مفهومی

در این روش بدون توجه به ساختار اصطلاح بیگانه و فقط با در نظر گرفتن معنی و تعریف آن در زبان فارسی یک معادل یافته یا ساخته می‌شود.

## ۲.۵ گرده‌برداری

در این روش معادل‌یابی با توجه به ساختار اصطلاح بیگانه صورت می‌گیرد، به این معنی که در مقابل هر جزء معنی‌دار اصطلاح بیگانه یک جزء معنی‌دار در زبان فارسی قرار داده می‌شود.

معادل‌یابی با هریک از دو روش بالا که صورت گیرد، در قالب یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد.

هنگامی که فرد قصد دارد در مقابل یک اصطلاح بیگانه معادلی اختیار کند، دو امکان در پیش رو دارد. یکی اینکه فقط معنی و تعریف آن اصطلاح را در نظر گیرد و با توجه به آن معادلی بسازد یا از میان واژه‌های موجود زبان معادلی اختیار کند، مانند قراردادن واژه «پیام‌گیر» در برابر answering machine یا ساختن واژه «کارنامک» در برابر واژه résumé. اتخاذ چنین روشی معادل‌گزینی مفهومی است.

امکان دیگر این است که برای معادل‌گزینی، به ساختمان واژه بیگانه توجه شود و در مقابل هر جزء ساختاری آن در زبان مبدأ یک جزء

ساختاری در زبان مقصد (در اینجا فارسی) یافته شود. این شیوه واژه‌گزینی در بسیاری از زبان‌ها رایج است و در زبان فارسی سابقه‌ای طولانی دارد. در اینجا نمونه‌هایی از گرده‌برداری فارسی از واژه‌های عربی و اروپایی شاهد آورده‌ایم:

رسالک	رهرو
لسان‌الثور	گاوزبان
لسان‌العصفور	زبان‌گنجشک
skyscraper	آسمان‌خراش
loudspeaker	بلندگو
waiting list	فهرست انتظار

**مزایا و معایب گرده‌برداری:** باتوجه‌به اینکه امروز غالب واژه‌های علمی از زبان انگلیسی وارد زبان فارسی می‌شوند و این دو زبان در حوزه فرایندهای واژه‌سازی همانندی‌هایی دارند، گرده‌برداری کار واژه‌گزینی را تسهیل می‌کند. از همانندی‌های زبان‌های فارسی و انگلیسی در زمینه واژه‌سازی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. هر دو زبان در واژه‌سازی هم از اشتقاق سود می‌جویند و هم از ترکیب، برخلاف زبان‌های عربی و فرانسه که عمدتاً از اشتقاق سود می‌جویند. نمونه‌هایی از واژه‌های مشتق انگلیسی و معادل‌های فارسی آنها:

faulting	گسلش	sensor	حسگر
emitter	گسیلنده	bending	خمش
dizziness	گیجی	excursionist	تفرجگر

۲. هر دو زبان در ساختن واژه‌های مرکب توانایی کم‌نظیری دارند و واژه‌هایی با مقوله‌های دستوری متفاوت را باهم ترکیب می‌کنند. نمونه‌هایی از واژه‌های مرکب انگلیسی و معادل فارسی آنها:

make-up	چهره‌پردازی	skyscraper	آسمان‌خراش
calorimeter	گرماسنج	gemstone	گوهرسنگ
line hunting	خط‌یابی	car wash	خودروشویی

مزیت دیگری که گرده‌برداری دارد این است که چون واژه ساخته شده در زبان فارسی ساختاری همانند معادل بیگانه دارد، اشتقاق‌ها و ترکیب‌های بعدی که ممکن است بعدها از واژه بیگانه گرفته شود، قابل‌اقتباس است.

اما گرده‌برداری روشی نیست که کاربرد آن در همه موارد مناسب باشد. مثلاً ممکن است واژه‌ای که از رهگذر آن حاصل می‌شود از نظر معنایی در زبان فارسی ناموجه به نظر برسد، مانند «سیب‌زمینی» که گرده‌برداری از عبارت فرانسوی  *pomme de terre*  است، و نیز ممکن است واژه حاصل آمده ساختاری غریب و نامأنوس داشته باشد، مانند «روان‌ایستایی‌شناخت» در مقابل  *psychostatics* .

معادل‌یابی خواه به صورت مفهومی باشد و خواه گرده‌برداری، در قالب یکی از شیوه‌های واژه‌گزینی می‌گنجد، برای مثال، «آسمان‌خراش»، که گرده‌برداری از  *skyscraper*  است، واژه‌ای است مرکب که از طریق ترکیب، که یکی از روش‌های  *واژه‌سازی*  است، حاصل آمده است و

«کارنامک» که واژه‌ای است مشتق و از رهگذر معادل‌یابی مفهومی ساخته شده نیز از طریق اشتقاق، که باز هم یکی از روش‌های واژه‌سازی است، به دست آمده است.

### ۶. ضوابط واژه‌گزینی

مراد از ضوابط واژه‌گزینی بایدونبایدها و اولویت‌هایی است که شایسته است در امر واژه‌گزینی رعایت شود:

۱.۶ در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود.

۲.۶ در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن را، بنابه ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق و ترکیب، به کار برد.

۳.۶ در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین، باید تلفظی از واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد.

۴.۶ در املاهای واژه‌ها باید از دستور خط فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز می‌توان از علائم سجاوندی‌ای، که هنوز در خط فارسی قبول عام نیافته‌اند، نیز استفاده کرد.

۵.۶ فرهنگستان می‌تواند، بنابه‌ضرورت، از فرایندهای واژه‌سازی کم‌سابقه یا بی‌سابقه در زبان فارسی استفاده کند.

۶.۶ هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به‌کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت.

۷.۶ در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

۱.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه، که دارای یک مفهوم مشخص است، شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد.

۲.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد.

۳.۷.۶ هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، به‌منظور بیان دقیق مقصود، برای هریک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی اختیار کرد.

۴.۷.۶ در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما،

بنابه ضرورت، از جمله سابقه و رواج، می‌توان برای هریک از الفاظ بیگانه یا برخی از آنها نیز معادلی برگزید.

۵.۷.۶ استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های مختلف مجاز است.

توجه کافی به بایدها و نبایدها و اولویت‌هایی که در بالا تحت عنوان «ضوابط واژه‌گزینی» آمده است، موجب می‌شود که کار در کارگروه‌های تخصصی مختلف از هماهنگی بیشتری برخوردار شود. اینک درباره هریک از این ضوابط اندکی توضیح می‌دهیم:

۱.۶ در ساختن اصطلاح باید قواعد دستور زبان فارسی رعایت شود. مراد از دستور زبان مجموعه قواعدی است که مشخص می‌کنند چگونه تکواژها باهم ترکیب می‌شوند و واژه‌ها را می‌سازند و واژه‌ها چگونه در کنار هم قرار می‌گیرند و واحدهای بزرگ‌تر، مانند گروه و جمله، را می‌سازند.

دستور زبان به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود: صرف (= ساختواژه) و نحو. در صرف از قواعدی بحث می‌شود که از رهگذر آنها واژه‌ها ساخته می‌شوند. مثلاً اینکه پسوند «-مند» به اسم افزوده می‌شود و صفت می‌سازد ناظر بر یک قاعده صرفی است و نادستوری بودن سازه‌ای مانند «خطرناک‌مند» به این دلیل است که در آن قاعده بالا (افزوده شدن پسوند «-مند» به اسم) رعایت نشده و پسوند «-مند» به صفت افزوده شده است.



در نحو از قواعدی بحث می‌شود که ناظر بر ساخته شدن گروه و بند و جمله است. برای مثال، براساس قواعد نحوی زبان فارسی همه حروف اضافه (به جز «را») قبل از گروه اسمی قرار می‌گیرند: «ما به این کتاب تاریخ علاقه‌مندیم»، اما اگر حرف اضافه «به» را بعد از گروه اسمی «این کتاب تاریخ» قرار دهیم، جمله نادستوری می‌شود: «ما این کتاب تاریخ به علاقه‌مندیم».

در واژه‌گزینی عمدتاً قواعد صرف و آن بخش از قواعد نحو، که ناظر بر ساخت گروه است، محل توجه قرار دارد و ساختن بند و جمله به‌ندرت در مد نظر است.

همه قواعد دستور زبان از نظر کاربرد بسامد یکسانی ندارند. غالب قواعد نحو بسامد زیادی دارند و از همین رو، اهل زبان به‌ندرت در ساختن گروه و بند و جمله دچار اشتباه دستوری می‌شوند. اما قواعد صرف وضعیت متفاوتی دارند. برخی از قواعد صرف بسیار پرکاربرد هستند و برخی دیگر بسیار کم‌کاربرد، و در میان این دو سر طیف مراتب متعددی می‌توان قائل شد. برای مثال قاعده «اسم + ی ← صفت» بسیار پر بسامد است و هر فارسی‌زبانی می‌تواند مثال‌های متعددی شاهد بیاورد: شکاری، تقویتی، جنگی. اما کاربرد قاعده «ستاک حال + نند ← اسم» بسیار کم‌کاربرد است و اگر واژه‌هایی مانند «کشند» را که فرهنگستان براساس این قاعده ساخته است کنار بگذاریم، یکی دو واژه بیشتر باقی نمی‌ماند: روند، خوردند. از سوی دیگر قاعده «ستاک حال + ا

«صفت» که در حدود پنجاه واژه از رهگذر آن ساخته شده است (مانند بینا، شنوا، گویا) از نظر کاربرد در میانه طیف قرار می‌گیرد. اهل زبان قواعد پربسامد را براساس شم زبانی خود، به صرافت طبع، و بی‌آنکه فرایندهای واژه‌سازی را آگاهانه آموخته باشند، به کار می‌برند. اما استفاده از قواعد کم‌بسامدتر به آموزش نیاز دارد و از آنجاکه در واژه‌گزینی ناگزیریم از همه امکانات زبان بهره بگیریم، آموختن این قواعد ضروری است. ناآگاهی از قواعد واژه‌سازی گاه به ساخته شدن واژه‌هایی نادرست، مانند «ژرفنا»، انجامیده است که برخی رواج نیز یافته‌اند. صورت درست این واژه همان «ژرفا» است که براساس قاعده «صفت + ا - ا ← اسم» ساخته شده است، قاعده‌ای که کاربردش را در واژه‌های «پهنا» و «درازا» و «گرما» نیز می‌بینیم.

**۲.۶ در واژه‌گزینی شایسته است اصطلاحی برگزیده شود که بتوان آن را، بنابه ضرورت، در فرایندهای واژه‌سازی بعدی، یعنی انواع اشتقاق و ترکیب، به کار برد.**

سهولت به‌کارگیری اصطلاحات در فرایندهای ترکیبی و اشتقاقی و تصریفی یکی از مهم‌ترین ویژگی‌هایی است که باید در امر واژه‌گزینی محل توجه قرار گیرد. در حوزه اصطلاحات علمی در بسیاری موارد فقط با یک اصطلاح منفرد سروکار نداریم، بلکه با مجموعه‌ای از اصطلاحات، که حول یک مفهوم بنیادین گرد آمده‌اند، مواجه هستیم. برای مثال،

«کنش» در مقابل action معادل مناسبی است، زیرا می‌توان از آن مشتق‌ها و ترکیب‌های متعددی به‌دست آورد، مانند: واکنش، کنش‌پذیر، واکنش‌پذیر، کنش‌پذیری، واکنش‌پذیری، کنشگر، واکنشگر. افزون بر این، این واژه‌ها در فرایندهای تصریفی نیز سهل‌تر به‌کار می‌روند: کنش‌ها، واکنش‌ها، واکنش‌پذیرتر. در مجموع می‌توان گفت که واژه‌های بسیط و مشتق و مرکب در مقایسه با گروه‌های نحوی هم کوتاه‌ترند و هم با سهولت بیشتری در فرایندهای واژه‌سازی به‌کار می‌روند. در این مورد می‌توان دو اصطلاح «قمر مصنوعی» و «ماهواره» را، که هر دو در مقابل satellite به‌کار رفته‌اند، باهم مقایسه کرد.

۳.۶ در واژه‌گزینی باید قواعد آوایی زبان فارسی رعایت شود. همچنین باید تلفظی از وام‌واژه‌ها اختیار شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی زبان فارسی مطابقت داشته باشد.

یکی از اصول واژه‌گزینی رعایت قواعد آوایی زبان فارسی است. اهل زبان تمایل به ادای کلماتی دارند که تنافر آوایی نداشته باشند و آسان تلفظ شوند. رعایت قواعد آوایی باعث خوش‌آهنگ شدن کلمات و تلفظ آسان آنها و افزایش بخت رواج واژه می‌شود. سهولت تلفظ و خوش‌آهنگی کلمات مربوط به چگونگی هم‌نشینی صامت‌ها در هجاها و چگونگی هم‌نشینی آنها در مرز هجاها و نحوه قرار گرفتن هجاها در کنار یکدیگر است.

صامت‌های زبان فارسی با الگوی مشخصی در درون هجا قرار می‌گیرند. در زبان فارسی ۲۳ صامت وجود دارد. این صامت‌ها

محدودیت‌های هم‌نشینی دارند. مثلاً در زبان فارسی ۸ صامت انفجاری هست که منطقاً باید ۶۴ امکان هم‌نشینی برای آنها وجود داشته باشد، ولی محدودیت‌های مذکور باعث می‌شود که بیش از ۱۴ خوشهٔ دوصامتی وجود نداشته باشد. ۸ صامت انفجاری زبان فارسی عبارت‌اند از ق (q)، ک (k)، گ (g)، ت (t)، د (d)، پ (p)، ب (b) به‌اضافه همزه (ʔ). به لحاظ نظری، احتمال هم‌نشینی هر مصوت با خودش و با دیگر مصوت‌ها وجود دارد که در این حالت ۶۴ امکان هم‌نشینی وجود خواهد داشت. از این ۶۴ امکان، چنان‌که اشاره شد، فقط برخی از آنها به‌کار می‌رود: خوشه‌هایی نظیر tʔ و tk و qd و bt و qb و bd در کلماتی مثل قطع و پتک و عقد و ثبت و نقب و عبد. این محدودیت‌ها یا به سبب محدودیت‌های اندام‌های گفتار یا به دلیل عادت‌های زبانی فارسی‌زبانان است. البته گاهی نیز هم‌نشین نشدن صامت‌ها در درون هجا اتفاقی است و می‌توان برای ساختن واژهٔ جدید از اجتماع صامت‌هایی، که از سر اتفاق در کنار هم نیامده‌اند، استفاده کرد.

البته اهل زبان برای تسهیل تلفظ واژه‌ها از فرایندهایی نظیر همگونی و حذف و ادغام و قلب استفاده می‌کنند، اما بهتر است واژه‌های جدیدی که ساخته می‌شود، از همان ابتدا، منطبق با عادت زبانی فارسی‌زبانان باشد تا تلفظ به‌نظر ثقیل نیاید و ناخودآگاه از به‌کاربردن آنها پرهیز نکنند.

محدودیت هم‌نشینی صامت‌ها در مرز هجاها یعنی محل پیوستن عناصر واژگانی با یکدیگر بسیار کمتر از محدودیت هم‌نشینی آنها در

درون هجاست، ولی با وجود این، توجه نکردن به هم‌نشینی صامت‌ها در مرز هجاها نیز ممکن است باعث ساخته شدن کلماتی شود که فارسی‌زبانان از به‌کاربردن آنها پرهیز کنند. مثلاً در کلمهٔ مرکب فرضی «پتک‌قطع‌کن» از لحاظ نظری مشکلی وجود ندارد، زیرا «پتک» و «قطع» دو واژهٔ رایج در زبان فارسی‌اند که در کنار بن مضارع «کن» آمده‌اند، اما هم‌نشینی دو صامت انفجاری پایانی کلمه «پتک» با صامت انفجاری آغازی کلمه «قطع» باعث ثقیل شدن تلفظ این کلمهٔ مرکب شده است. هرچند قرار گرفتن ۷ صامت انفجاری در کل این کلمه مرکب را هم باید در ثقیل کردن تلفظ آن مؤثر دانست.

کوتاهی و بلندی هجاها و شیوهٔ هم‌نشینی آنها نیز یکی دیگر از دلایلی است که ممکن است در سهولت یا سختی تلفظ کلمات تأثیر داشته باشد. مثلاً در همان کلمهٔ مرکب فرضی «پتک‌قطع‌کن» دو هجای کشیده در کنار هم قرار گرفته و دلیل دیگری برای سنگینی تلفظ آن شده است. دو هجای اول این کلمه یعنی پتک (potk) و قطع (qatʔ) به خوشهٔ دو صامتی ختم شده است. در این حالت، مصوتی که قبل از خوشهٔ دو صامتی قرار گیرد کشیده می‌شود و قرار گرفتن این گونه هجاها در کنار هم باعث دشواری تلفظ می‌شود. استفادهٔ مناسب از هجاهای کوتاه و بلند یکی از راه‌های افزایش بخت رواج واژه است. گاهی اتفاق می‌افتد که واژهٔ معادل از واژهٔ بیگانه بلندتر است، ولی نوع هجاها و آرایش آنها به گونه‌ای است که اهل زبان به کاربرد آن تمایل پیدا می‌کنند و آن را به واژهٔ بیگانه ترجیح می‌دهند.

در تلفظ واژه‌های بیگانه نیز شایسته است آن تلفظی برگزیده شود که با قواعد واج‌آرایی و ساختار هجایی فارسی سازگار باشد. برای مثال، در زبان فارسی هیچ واژه‌ای با دو صامت آغاز نمی‌شود، ازاین‌رو، واژه standard در فارسی به صورت «استاندارد» تلفظ می‌شود که باید همین تلفظ را پذیرفت و ضبط کرد. مثال دیگر پسوند -ism در واژه‌هایی مانند cubism و socialism است که در زبان فارسی به صورت «-یسم» رواج یافته است، اما در زبان انگلیسی تلفظ دیگری دارد: izəm. تلفظ رایج را نباید به بهانه تفاوت آن با تلفظ انگلیسی تغییر داد.

**۴.۶ در املای واژه‌ها باید از دستور خط فرهنگستان پیروی شود. در صورت نیاز، می‌توان از علائم سجاوندی‌ای که هنوز در خط فارسی قبول عام نیافته‌اند نیز استفاده کرد.**

از دیرباز تا عصر حاضر شیوه نوشتن واژه‌های فارسی، به‌ویژه واژه‌های مرکب یا مشتق، در متون مختلف تفاوت‌های چشمگیری داشته است. در پنجاه‌شصت سال اخیر که آموزش عمومی گسترش بسیار یافته است، عده‌ای از صاحب‌نظران بر آن شده‌اند تا دربارهٔ یکسان کردن املای واژه‌ها به چاره‌اندیشی بپردازند. از همین‌رو، شیوه نگارش واژه‌ها از آغاز کار فرهنگستان زبان و ادب فارسی در دستور کار آن قرار گرفت و این فرهنگستان، با بهره‌گیری از نظر استادان و متخصصان، در سال ۱۳۷۸ ضوابطی را در قالب دستور خط فارسی منتشر کرد. پس از چاپ و پخش این جزوه، جمع زیادی از صاحب‌نظران دربارهٔ محتوای آن به

اظهار نظر پرداختند و فرهنگستان با در نظر گرفتن آرای آنان در سال ۱۳۸۱ ویراست جدیدی از دستور خط را منتشر کرد. در سال ۱۳۸۵ فرهنگ املائی خط فارسی، که در آن املائی واژه‌ها براساس دستور خط و با ترتیب الفبایی فهرست شده است، انتشار یافت.

گروه واژه‌گزینی در املائی واژه‌ها از دستور خط مصوب فرهنگستان پیروی می‌کند. افزون بر این، بعضی از نشانه‌های سجاوندی را که دستور خط متعرض آنها نشده است ممکن است به کار ببرد، مانند خط تیره کوتاه در واژه‌های مرکبی مانند «یخچال - یخزن» و «پیاده - سوار». دو واژه‌ای که از طریق تیره کوتاه به هم ارتباط می‌یابند به یک مقوله دستوری تعلق دارند و در مجموع یک واحد دستوری - معنایی را می‌سازند. برای مثال، اصطلاح «پایستگی جرم - انرژی» که در مقابل mass-energy conservation تصویب شده است، به معنی پایستگی جرم و انرژی نیست، بلکه به معنی پایستگی رابطه میان جرم و انرژی است.

## ۵.۶ فرهنگستان می‌تواند، بنا به ضرورت، از فرایندهای واژه‌سازی

کم سابقه یا بی سابقه در زبان فارسی استفاده کند.

جهان مدرن برای همه زبان‌ها وضعیت خاصی پیش آورده که در گذشته سابقه نداشته است. در این عصر، علم و فناوری با چنان سرعتی رشد و گسترش می‌یابد و نیاز به اصطلاحات جدید در حوزه‌های مختلف پژوهش چنان ابعادی به خود گرفته است که دیگر زبان معمولی کوچک و

بازار و نیز زبان ادبی پاسخگوی آن نیست. زبان‌های اروپایی برای رفع نیازهای واژگانی خود نه تنها هزاران ریشه لغت از زبان‌های یونانی و لاتین به وام گرفته‌اند، بلکه، برحسب نیاز، از وام‌گیری پسوندها و پیشوندهای لاتین و یونانی نیز ابا نداشته‌اند. افزون بر این، در واژه‌سازی روش‌هایی ابداع کرده‌اند که در هیچ زبانی به‌طور طبیعی یافت نمی‌شود، و سرواژه‌سازی یکی از آنهاست. گاهی نیز با افزودن پیشوندها و پسوندها به یک ریشه واژه‌هایی بسیار طولانی ساخته‌اند، مانند *disestablishmentarianism* در انگلیسی و *anticonstitutionnellement* در فرانسه.

بی‌تردید در زبان فارسی نیز در مواردی به‌ناگهیر باید از فرایندهای واژه‌سازی‌ای استفاده کرد که کم‌سابقه یا بی‌سابقه‌اند. در اینجا چند فرایند را شاهد می‌آوریم:

#### ۱.۵.۶ استفاده از مصدر برساخته

مصدر برساخته که نام دیگر آن مصدر جعلی یا مصدر تبدیلی است، مصدری است که با افزودن پسوند «-یدن» به اسم یا صفت به دست می‌آید. این روش مصدرسازی، هم با واژه‌های اصیل و هم با وام‌واژه‌ها، در زبان فارسی سابقه داشته است، مانند جنگیدن، رزمیدن، تندیدن، طلیدن، فهمیدن، رقصیدن، بلعیدن. و امروز نیز در زبان عامه مردم گاهی چنین مصدرهایی ساخته می‌شود: توپیدن، شوتیدن، گازیدن. از چند دهه قبل در میان متخصصان این بحث مطرح بوده است که از این فرایند در



ساختن اصطلاحات علمی استفاده کنند و با ساختن مصدر، مشتق‌های مورد نیاز خود را از آن به دست آورند. برای مثال، غلامحسین مصاحب، در *دائرةالمعارف فارسی*، مصدر «آبیدن» را در مقابل hydrate به کار برده و از آن مشتق «آبیده» را به دست آورده است. دیگر مثال‌ها «قطیدن» و «یونیدن» است (به ترتیب در مقابل polarize و ionize) که از آنها «قطبش» و «قطبان» یا «قطبنده» و «قطبیده» و «یونش» و «یونیده» و «یوننده» به دست آمده است.

#### ۲.۵.۶ استفاده از پسوند صفت‌ساز «-یک»

در فارسی معمول‌ترین روش برای ساختن صفت افزودن پسوند «-ی» به اسم است، مانند فرهنگی، نظامی، کتابی. اما در مواردی که خود اسم به صدای [i]، مثلاً به پسوند اسم مصدرساز «-ی»، ختم می‌شود، مانند «جامعه‌شناسی»، روش معمول این است که صفت را با ستاک گذشته فعل می‌سازند و در نتیجه، صفت «جامعه‌شناسی» می‌شود «جامعه‌شناختی».

راه دیگر این است که برای ساختن صفت از پسوند «-انه» استفاده شود، به این ترتیب که پسوند اسم مصدرساز «-ی» حذف و پسوند «-انه» افزوده می‌شود: سخن‌سنجی ← سخن‌سنجانه.

راه دیگر این است که اسم مصدر با پسوند «-ش» ساخته می‌شود و سپس پسوند صفت‌ساز «-ی» افزوده می‌گردد، مانند زیست‌سنجشی. اما اگر در مورد واژه‌ای هیچ‌یک از این روش‌ها کارساز نباشد، می‌توان

از پسوند صفت‌ساز «-یک»، که صورت پهلوی پسوند «-ی» کنونی است، استفاده کرد. کاربرد این پسوند، که در فارسی امروز نیز در واژه‌های «نزدیک» و «تاریک» و «زندیق» (= زندیک) باقی‌مانده، در واژه به تصویب فرهنگستان رسیده است: خوارزمیک.

### ۳.۵.۶ سرواژه‌سازی

سرواژه‌سازی که شرح آن در «شیوه‌های واژه‌گزینی» آمده، از روش‌هایی است که در فارسی سابقه نداشته است، اما اکنون کاربرد آن رو به افزایش است.

۶.۶ هر واژه‌ای را که فارسی محسوب شود، صرف‌نظر از تبار آن، می‌توان در فرایندهای واژه‌سازی به‌کار برد و با پیشوندها و پسوندها و واژه‌های اصیل فارسی ترکیب کرد و با آن واژه یا واژه‌های جدید ساخت.

در هزار سال گذشته واژه‌های بسیاری از ترکیب واژه‌ها و پیشوندها و پسوندهای اصیل فارسی با واژه‌های عربی ساخته شده است. مثال‌های زیر مشتی از خروار است: غمگین، غم‌افزا، غمخوار، عیب‌پوش، عیناک، فهمیده، منجلاب، تعلیم‌گر، عشو‌گر. فرهنگستان، در مقام برنامه‌ریز زبان، در واژه‌سازی، بیش از آنکه به تبار واژه‌ها توجه داشته باشد، به امکان چرخش آنها در مقوله‌های مختلف دستوری و ساختن واژه‌های جدید از آنها توجه دارد.

بنابراین، عقیدهٔ افرادی که ترکیب وام‌واژه‌ها را با واژه‌ها و پسوندها و پیشوندهای اصیل فارسی درست نمی‌دانند مقبول فرهنگستان نیست، چون هم با سنت دست‌کم هزارسالهٔ واژه‌سازی در زبان فارسی متعارض است و هم از توان واژه‌سازی فارسی می‌کاهد.

### ۷.۶ در مورد اشتراک لفظی و معنایی در واژه‌های بیگانه و معادل‌های فارسی آنها از ضوابط زیر پیروی می‌شود:

۱.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه که دارای یک مفهوم مشخص است، شایسته است که در تمامی حوزه‌ها یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه در حوزه‌های مختلف از دیرباز معادل‌های متفاوتی در مقابل آن لفظ بیگانه کاملاً تداول یافته باشد.

هر واژه علامت یا نشان صوتی یا تصویری معنایی خاصی در ذهن است که با دیدن یا شنیدن آن صوت یا تصویر، آن معنا به ذهن متبادر می‌شود. به تعبیر دیگر، هر واژه یک شناسه است. در هر نظام شناسه‌گذاری شده، منطقی آن است که هر شناسه در برابر یک عنصر از آن نظام قرار گیرد و در نظام واژگانی، به‌ویژه در حیطهٔ علوم، ضروری است که هر شناسه یا واژه فقط نشان یک مفهوم باشد. انتخاب شناسه‌ها یا واژه‌های مختلف برای یک مفهوم، یا یک شناسه یا واژه برای چند مفهوم، برخلاف منطقی شناسه‌گذاری است، زیرا موجب تشتت خواهد شد. به عبارت دیگر، در زبان علم، برای انتقال درست مفاهیم، باید از واژه‌های تثبیت‌شده‌ای بهره گرفت که همه‌جا در نزد گوینده و مخاطب معنی مشترکی داشته باشد. در طی سال‌های گذشته، به‌علت نبود واژه‌گزینی سازمان‌یافته، برای برخی اصطلاحات بیگانه گاه بیش از ده

معادل به کار رفته است. مثال‌های زیر شواهدی از کثرت معادل‌های برخی اصطلاحات علمی است:

**congruent**

هم‌نهشت، کنگرو، هم‌ارز، مساوی، متساوی، متساوی مستقیم، برابر، هم‌باقی‌مانده، هم‌قدر، هم‌آیند، هم‌بُن، قابل‌انطباق، هم‌مقدار (واژگان ریاضی، محمد باقری).

**irreversible**

برگشت‌ناپذیر، غیربازگشتنی، یک‌طرفه، یک‌طرفی، وانگشتنی، بازگشت‌ناپذیر، ناواگشتنی، یک‌جانبه، یک‌جهتی، نابرجشتنی (واژگان شیمی و مهندسی شیمی، علی پورجوادی).

عکس این حالت نیز وجود دارد که در مقابل چندین لفظ فرنگی یک معادل فارسی وجود دارد:

تجزیه (واژگان شیمی و مهندسی شیمی، علی پورجوادی)

**disintegration, decomposition, analysis, decay, dispersion, resolution, dissociation**

مقصود از واژه‌گزینی و معادل‌یابی دقیق کردن مفاهیم است. برای دقیق کردن مفاهیم باید به تفاوت‌های ظریف معنایی الفاظ، چه در زبان مبدأ و چه در زبان مقصد، توجه کرد. ازاین‌رو، چنانچه در واژه‌گزینی بتوانیم در مقابل یک مفهوم و یک لفظ، یک معادل برگزینیم، به مقصود نزدیک‌تر شده‌ایم. نمونه‌های زیر از این دست است:

coccus گویزه

vegetarian گیاهخوار

eigenvector ویژه‌بُردار

eigenstate ویژه‌حالت

گاه با وجود یک مفهوم مشخص برای یک لفظ بیگانه در حوزه‌های مختلف معادل‌های متفاوتی تداول یافته است که تغییر دادن آنها امکان‌پذیر نیست و به‌ناچار باید آنها را پذیرفت. علاوه بر آنکه گاه بهتر است، با توجه به حوزه کاربرد، معادل‌ها متفاوت باشند. نمونه‌های زیر گویای این مطلب است:

assimilation<sup>1</sup>                      گوارد (زمین‌شناسی)

تعریف: یکی شدن بیگانه‌سنگ‌ها و اجزای شیمیایی آنها با توده‌ای از ماگما و هضم آنها در ماگما

assimilation<sup>2</sup>                      همگونی، همگون‌شدگی (زبان‌شناسی)

تعریف: فرایندی که از طریق آن مشخصه یا مشخصه‌های یک واحد آوایی برای مطابقت با مشخصه یا مشخصه‌های واحد آوایی دیگر پیش یا پس از آن تغییر می‌کند

duplication<sup>1</sup>                      تکثیر (سینما و تلویزیون)

تعریف: تهیه نسخه یا نسخه‌های متعدد از نسخه اصلی فیلم یا ویدئو

duplication<sup>2</sup>                      دوتاشدگی (زیست‌شناسی)

تعریف: فرایندی که در آن یک قطعه ژنی در فام‌تن تکرار می‌شود

attachment<sup>1</sup>                      اتصال (شیمی)

تعریف: تبدیل یک واحد مولکولی (جزء مورد عمل) فقط با تشکیل یک پیوند دوترکزی به واحد مولکولی دیگر، بی‌آنکه در پیوندهای جزء مورد عمل تغییری روی دهد

attachment<sup>2</sup>                      دلبستگی (روان‌شناسی)

تعریف: گرایش کودک به برقراری ارتباطی نزدیک و صمیمانه با برخی از افراد و احساس امنیت بیشتر در حضور آنها، مانند ارتباط فرزند با والدین

۲.۷.۶ در مقابل یک لفظ بیگانه در یک حوزه مشخص فقط باید یک معادل فارسی اختیار شود، مگر اینکه آن لفظ در همان حوزه دارای چند مفهوم متفاوت باشد.

دربارۀ ضرورت به‌کاربردن یک معادل در مقابل یک واژه با مفهوم مشخص در بند ۱.۷.۶ توضیح داده شد. گاه ممکن است در یک حوزه یک لفظ دارای چند مفهوم باشد. از آنجاکه در واژه‌گزینی برای دقیق کردن مفاهیم بهتر است در مقابل هر مفهوم لفظ معینی به‌کار ببریم، بهتر است در مقابل هریک از مفاهیم واژه در زبان مبدأ، در زبان فارسی یک معادل انتخاب کنیم. باید توجه داشت که واژه‌ها در زبان اول به‌تدریج می‌توانند معانی متفاوت بگیرند و در بافت‌های مشخص به‌کار روند، بی‌آنکه مفاهیم آنها با یکدیگر خلط شود. از آنجاکه در واژه‌گزینی در زبان دوم این سیر و تحول زبانی صورت نگرفته و اهل زبان دوم به‌ناگاه با یک واژه در برابر چند مفهوم مواجه می‌شوند، برای تفکیک مفاهیم از یکدیگر لازم است معادل‌های جداگانه اختیار شود. نمونه‌های زیر مسئله را روشن می‌سازد:

تماشاخانه، نمایش‌سرا (هنرهای نمایشی)<sup>1</sup> theatre<sup>1</sup>

تعریف: بنایی مرکب از حداقل یک تالار برای اجرا و تماشای انواع نمایش

theatre<sup>2</sup> نمایش (هنرهای نمایشی)

تعریف: بیان رشته‌رویدادهایی داستان‌گونه براساس ضوابطی معین در برابر تماشاگران با استفاده از گفتار و حرکات چهره و بدن

theme<sup>1</sup> آغازگر (زبان‌شناسی)

تعریف: در دستور نقش‌گرا، سازه آغازین پیام

theme<sup>2</sup> پذیرنده (زبان‌شناسی)

تعریف: در دستور زایشی، یکی از نقش‌ها یا حالت‌های معنایی گروه‌های اسمی که نشان‌دهنده کنش یا وضعیت یا تملک‌پذیری آن گروه اسمی در جمله است.

seed bed<sup>1</sup> بستر بذر (کشاورزی - زراعت و اصلاح نباتات)

تعریف: زمینی که برای بذرکاری آماده شده باشد

seed bed<sup>2</sup> خزانه (کشاورزی - زراعت و اصلاح نباتات)

تعریف: زمینی که نشا را قبل از انتقال به محل دائمی خود در آن می‌کارند

۳.۷.۶ هرگاه یک اصطلاح بیگانه دارای چند مفهوم باشد، به‌منظور بیان

دقیق مقصود، برای هریک از مفاهیم می‌توان یک معادل فارسی

اختیار کرد.

در بندهای ۱.۷.۶ و ۲.۷.۶ تأکید بر تقابل یک واژه و یک مفهوم بود، مگر در موارد استثنا، که صراحتاً آمده است. از این رو، ارجح است که در برابر یک مفهوم یک معادل وجود داشته باشد، حتی اگر در زبان مبدأ برای چند مفهوم فقط یک لفظ داشته باشیم. مثال‌های بندهای ۱.۷.۶ و ۲.۷.۶ در این مورد نیز صدق می‌کند.

۴.۷.۶ در صورت وجود چند لفظ بیگانه برای یک مفهوم واحد، بهتر است در زبان فارسی در مقابل آن فقط یک معادل اختیار شود، اما، بنابه ضرورت، از جمله سابقه و رواج، می‌توان برای هر یک از الفاظ بیگانه یا برخی از آنها نیز معادلی برگزید.

در زبان مبدأ گاه ممکن است، بنابه دلایل تاریخی یا اجتماعی یا سلیقه‌ای یا به دلیل پیشرفت علم و فناوری، در برابر یک مفهوم واحد چند لفظ در طی سال‌ها وضع شود. در زبان دوم، چنانچه امکان‌پذیر باشد، بهتر است از تعدد معادل پرهیز شود و اساس کار واژه‌گزینی که وضع یک معادل در مقابل یک مفهوم است رعایت شود. نمونه‌های زیر از این دست است:

playwright, dramatist

نمایشنامه‌نویس

نمای کج‌زاویه

canted shot, off-angle shot, dutch angle shot, dutch tilt shot

apical body, perforatorium, acrosome

تارک‌تن

در مواردی این کار امکان‌پذیر نیست، چرا که الفاظ مترادف در زبان



اول، هر چند مفهوم یکسان دارند، کاربرد آنها یکسان نیست و نمی‌توانند دقیقاً به‌جای یکدیگر به‌کار روند. گاه نیز الفاظ به‌قدری با یکدیگر تفاوت دارند که چنانچه معادلی متناسب با یکی از آنها وضع کنیم، هنگامی که در برابر لفظ دیگر قرار می‌گیرد، کاملاً غریب به‌نظر می‌رسد. نمونه‌های زیر گویای این مطلب است:

پادمشتق antiderivative که مترادف است با: تابع اولیه primitive function  
شفق دائمی permanent aurora که مترادف است با: هوادرخش airglow  
گروه جابه‌جایی commutative group که مترادف است با: گروه  
آبلی Abelian group. گاه نیز الفاظ مترادف در زبان دوم به دلیل وجود  
دو صورت کامل و اختصاری در زبان اول به‌وجود می‌آید، از آن جمله:

خط پَریند coutour line که مترادف است با: پَریند countour  
دیدبانی وضع هوا weather observation که مترادف است با: دیدبانی  
observation

۵.۷.۶ استفاده از یک معادل فارسی برای چند اصطلاح بیگانه در حوزه‌های  
مختلف مجاز است.

گاه در زبان اول برای مفاهیم یکسان با کاربردهای مختلف یا مفاهیم  
نزدیک‌به‌هم در حوزه‌های متفاوت چند لفظ ساخته شده است. به هنگام  
بررسی این الفاظ در زبان دوم می‌توان براساس هدف واژه‌گزینی، که قرار  
دادن یک لفظ در مقابل یک مفهوم است، آنها را مترادف در نظر گرفت و

یک معادل در برابر تمامی آنها وضع کرد. این شیوهٔ واژه‌گزینی بهتر است هنگامی اتخاذ شود که حوزه‌ها نزدیکی زیادی با هم نداشته باشند و واژه‌ها در حوزه‌هایی متفاوت به کار روند. نمونه‌هایی از این الفاظ در همهٔ زبان‌ها وجود دارد. برای مثال، لفظ «شیر» در زبان فارسی به دو معنی در کاربردها و بافت‌های مختلف به کار می‌رود، یکی به معنی حیوانی درنده و دوم به معنی شیر آب. معنی دوم این لفظ بی‌ارتباط با لفظ اول نیست، چرا که احتمالاً از شکل شیرهای آب قدیمی که به شکل سر این حیوان ساخته شده بود گرفته شده است.<sup>۱</sup>

البته در موارد زیادی این روش امکان‌پذیر نیست، چرا که رشته‌های مختلف، از ابتدا، هریک در مقابل لفظ مربوط به حوزهٔ خود معادلی را ساخته و به کار برده‌اند و وضعیت ساخت این الفاظ یکسان و در یک زمان و با یک دیدگاه نبوده است. اما تا آنجا که امکان داشته باشد می‌توان در واژه‌گزینی و واژه‌سازی‌های جدید به این صورت عمل کرد. نمونه‌هایی از این دست در مصوبات فرهنگستان وجود دارد:

theme آغازگر<sup>۱</sup> (زبان‌شناسی)

تعریف: در دستور نقش گرا، سازهٔ آغازین پیام

primer آغازگر<sup>۲</sup> (زیست‌شناسی)

تعریف: توالی کوتاهی از ریبونوکلیئیک‌اسید (رنا) که نقطهٔ شروع

---

۱. شیر به معنی مایع خوراکی به لحاظ ریشه‌شناختی با این دو لفظ تفاوت دارد.

همتاسازی دی‌اکسی‌ریبونوکلئیک اسید (دنا) را تعیین می‌کند

تکثیر<sup>۱</sup> (سینما و تلویزیون) duplication

تعریف: تهیه نسخه یا نسخه‌های متعدد از نسخه اصلی فیلم یا ویدئو

تکثیر<sup>۲</sup> (زیست‌شناسی) propagation

تعریف: ازدیاد گیاهان از راه‌های گوناگون از جمله بذرافشانی و قلمه‌زنی و پیوند و خوابانیدن

بادامک<sup>۱</sup> (زیست‌شناسی) amygdaloid body

تعریف: ساختمانی بادامی شکل در دستگاه کناره‌ای که مرکز ترس است

بادامک<sup>۲</sup> (زیست‌شناسی) tonsil

تعریف: توده‌گردی که عمدتاً از بافت تنابه‌ای تشکیل شده است

زبان<sup>۱</sup> (نجوم) prominence

تعریف: فوران‌های شعله‌مانند گاز در فام‌سپهر یا تاج خورشید که در امتداد خطوط میدان مغناطیسی قرار دارند و چگالی بیشتر و دمای کمتری از محیط اطراف خود دارند

زبان<sup>۲</sup> (موسیقی) reed

تعریف: تیغه‌ای باریک و انعطاف‌پذیر در برخی از هواصداها که با جریان هوا به ارتعاش در می‌آید و موجب تولید صدا می‌شود



## پیوست

### تاریخچه واژه‌گزینی در ایران\*

پیش از آغاز بحث، باید به این نکته توجه داشته باشیم که واژه‌گزینی لزوماً به معنی معادل‌یابی نیست و هزاران اصطلاح حقوقی و فقهی و دیوانی و علمی و فنی و فلسفی، که در حوزه‌های مربوط به کار رفته‌اند و می‌روند، برحسب‌نیاز ساخته شده‌اند و در مقام معادل‌هایی در برابر واژه‌های بیگانه اختیار نشده‌اند. البته در زمان حاضر، بخش اعظم فعالیت واژه‌گزینی ناظر بر معادل‌یابی است و در گذشته نیز بی‌تردید معادل‌یابی بخشی از فرایند واژه‌گزینی و اصطلاح‌سازی بوده است.

گزینش و ساختن اصطلاح برای مفاهیم مورد نیاز در ایران پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و دست‌کم به عصر ساسانیان بازمی‌گردد. متونی که اکنون در دست ماست و در آنها نوعی واژه‌گزینی به چشم می‌خورد، به سه دسته قابل‌تقسیم‌اند: متون پهلوی، متون فارسی دری (فارسی کلاسیک)، متون فارسی نوین.

### متون پهلوی

زبان پهلوی، که به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران دنباله و صورت تحول‌یافته‌ی زبان فارسی باستان است، «در زمان ساسانیان زبان رسمی

---

\* برگرفته از مدخل «واژه‌گزینی» در *ذیل دانشنامه زبان و ادب فارسی*، نوشته‌ی علاء‌الدین طباطبایی

ایران بوده و کلیه نوشته‌ها به این زبان نوشته می‌شده است» (صادقی، ۱۳۵۷: ۲۲). چنان‌که می‌دانیم دوره ساسانی از نظر فرهنگی از دوره‌های درخشان تاریخ ایران است و علم و فلسفه دست‌کم در زمان برخی از پادشاهان ساسانی رونق داشته است. از کتاب‌های علمی‌ای که در آن دوره به زبان پهلوی نگاشته شده‌اند، هیچ‌یک امروز در دست ما نیست (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۱۵)، اما در مطای آثار دوره اسلامی به فعالیت‌های علمی دوره ساسانی اشارات بسیار رفته است. برای مثال «ابن ندیم، به نقل از ابوسهل فضل‌بن نوبخت، منجم ایرانی، که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری می‌زیسته، می‌نویسد که به دستور اردشیر و پسرش شاپور کتاب‌های دوروثئوس (قرن دوم میلادی) و هرمس (شخصیت افسانه‌ای که چندین کتاب در نجوم بدو منسوب است) و بطلمیوس (منجم قرن دوم میلادی) و کتاب‌های دیگر یونانی به پهلوی ترجمه شد» (همان: ۳۱۶). در مجموع، گمان می‌رود که برخی از آثار یونانی در زمان شاپور اول ساسانی به پهلوی ترجمه شده بود، اما ترجمه بیشتر آثار فلسفی، به احتمال بسیار، در دوره خسرو انوشیروان و از زبان سریانی صورت گرفته است (همان: ۱۵۹). در حوزه فلسفه و کلام چندین اثر به زبان پهلوی در دست است (همانجا)، که زمان نگارش آنها عموماً به سده‌های نخستین بعد از اسلام بازمی‌گردد.

بدیهی است که فعالیت‌های علمی‌ای از این دست دانشمندان ایرانی را وامی‌داشت که به واژه‌گزینی بپردازند. مثال‌های زیر نمونه‌هایی از این فرایند است:

gehan i kodak (کیهان کوچک) = عالم صغیر، از یونانی micros kosmos  
 xrad dosagih (خرددوستی) = فلسفه، از یونانی philosophia  
 zamig paymanih (زمین‌پیمایی، زمین‌سنجی) = هندسه، از یونانی  
 geometria  
 (رضایی باغبیدی، ۱۳۷۹)

### متون فارسی دری

زبان پهلوی در اواخر دوره ساسانی از صورت زبانی زنده خارج شده بود و تنها در نوشته‌ها به کار می‌رفت (صادقی، ۱۳۵۷: ۲۵). با فروپاشی دولت ساسانی از اهمیت زبان پهلوی کاسته شد و چون این زبان دیگر در گفتار نیز به کار نمی‌رفت، استفاده از آن عمدتاً به نگارش آثاری درباره مسائل دین زردشتی محدود گشت. این آثار در سده‌های نخستین هجری قمری، «به‌ویژه سده‌های سوم و چهارم، یعنی زمانی که دین زردشتی دین رسمی کشور نبود و موبدان زردشتی نیز از حمایت قاطع دولت اسلامی برخوردار نبودند، تدوین یافته است» (حسن‌دوست، ۱۳۸۶). در همان اواخر دوره ساسانی، فارسی دری، که اساساً مشتق از پهلوی است، در مقام زبان گفتاری در پایتخت ساسانیان، یعنی تیسفون، و در خراسان و بعضی مناطق دیگر تداول پیدا کرده بود (همان: ۳۱ و ۱۳۹). همین زبان «بعد از آنکه حکومت‌های مستقل ایرانی در خراسان و ماوراءالنهر به وجود آمد... جنبهٔ درباری و اداری یافت و زبان شعر و نثر آن نواحی شد و اندک‌اندک شاعران و نویسندگان بدین زبان شروع به شاعری و نویسندگی کردند و چندی نگذشت که استادان مسلمی مانند رودکی و

دقیقی و فردوسی و کسائی و دیگران در قرن چهارم ظهور کردند و بدین لهجه آثار گرانبها پدید آوردند و کتاب‌های بزرگ به نثر در همین لهجه پرداختند... و بعد از آن در نواحی دیگر ایران شاعران و نویسندگانی که خواستند به پارسی شعر گویند و کتاب بنویسند از همین لهجه آماده و مهیا، که صورت یک زبان رسمی یافته بود، استفاده کردند... پیداست که لهجه دری بعد از آنکه به عنوان یک لهجه رسمی سیاسی و ادبی در همه ایران انتشار یافت به همان وضع اصلی و ابتدایی خود باقی نماند و شعرای نواحی مرکز و مغرب و شمال و جنوب ایران هر یک مقداری از مفردات و ترکیبات لهجات محلی خود را در آن وارد کردند و... تأثیر زبان عربی در آن، به همان نحو که از آغاز غلبه اسلام شروع شده بود، ادامه یافت و... (سرانجام) لهجه‌ای، که در قرون متأخر معمول شده است، از این راه پدید آمد» (صفا، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

در مجموع، می‌توان گفت: «ادبیات فارسی در زمان سامانیان از شکوفایی درخشانی برخوردار گشت. اما این شکوفایی حدود یک قرن فقط به سرزمین‌های شرقی، یعنی ماوراءالنهر و خراسان، محدود بود... و در غرب ایران از اواخر قرن دهم میلادی/چهارم هجری به بعد رونق گرفت و از آن تاریخ تاکنون در مجموعه سرزمین‌های ایرانی تمامی وظایف یک زبان فرهنگی را انجام می‌دهد» (لازار، ۱۳۸۳: ۴۳۸). البته چنان‌که می‌دانیم این زبان از قرن‌های چهارم به بعد در مقام زبان دربار و ادبیات و دیوان‌سالاری در گستره‌ای بسیار فراتر از محدوده سرزمین‌های ایرانی رواج یافت و همراه با فتوحات سلجوقیان به آناتولی راه پیدا کرد و دولت‌هایی، که جانشین پادشاهان سامانی شدند، استفاده از آن را در



آسیای مرکزی نهادینه ساختند و مهم‌تر از همه اینکه غزنویان و امیران مسلمانی، که به دنبال آنان به حکومت رسیدند، این زبان را در هند رواج دادند، چنان‌که استفاده از این زبان در هند تا قرن نوزدهم میلادی ادامه داشت (همان: ۴۳۸).

شکوفایی زبان فارسی نخست در عرصه ادبیات بود و آن هم در قالب شعر، که اساساً از آغاز سده سوم هجری ظهور یافت و رو به تکامل گذاشت. اما نثر فارسی نزدیک به یک سده بعد ظاهر گشت و رفته‌رفته کمال یافت، زیرا دانشمندان ایرانی آثار خویش را بیشتر به زبان تازی می‌نوشتند، چنان‌که آثار ابن قتیبه دینوری و حمزه اصفهانی و محمدبن یعقوب کلینی و ابن بابویه (در حدیث) و آثار محمدبن زکریای رازی (در طب) همه به زبان عربی نوشته شده است. اما رفته‌رفته نگارش آثار ادبی و تاریخی و جغرافیایی و دینی به زبان فارسی نیز تا حدودی رواج یافت (معین، ۱۳۷۷).

نگارش در هر حوزه‌ای که باشد کم‌وبیش نیازمند استفاده از اصطلاحاتی است. بی‌تردید نخستین مترجمان قرآن مجید در زمره پیگیرترین واژه‌گزینان بودند، به‌ویژه آنکه آنان در هنگام ترجمه، از بیم آنکه مبدا در انتقال پیام الهی برخطا روند، تا حد ممکن ساختار نحوی متن اصلی را حفظ می‌کردند و کار خود را عمدتاً به یافتن معادل‌هایی در برابر واژه‌های عربی محدود می‌ساختند (آذرنوش، ۱۳۷۵: ۳۳). شماری از معادل‌هایی که آنان برگزیده‌اند چنان در متن ترجمه خوش می‌نشینند که غالب مترجمان امروزی قرآن کریم نیز همان‌ها را به‌کار می‌برند. در اینجا تنها شمار اندکی از چنین معادل‌هایی را از ترجمه تفسیر طبری

(جلد هفتم، ترجمهٔ سورة الحجرات، آیات ۱ تا ۱۵)، که قدمت آن به نیمهٔ دوم قرن چهارم می‌رسد، شاهد می‌آوریم: سمیع= شنوا (ص ۱۷۲۷)؛ علیم= دانا (ص ۱۷۲۷)؛ مغفرة= آمرزش (ص ۱۷۲۷)؛ رحیم= مهربان (ص ۱۷۲۸)؛ نادم= پشیمان (ص ۱۷۲۸)؛ ظن= گمان (ص ۱۷۲۹)؛ صادق = راستگو (ص ۱۷۳۰). همهٔ این معادل‌ها را دو تن از مترجمان امروزی قرآن مجید (غلامعلی حداد عادل و عبدالمحمد آیتی) نیز، که در استفاده از زبان روشن و بی‌پیرایه فارسی امروز شهره‌اند، در ترجمهٔ آیات بالا به‌کار برده‌اند.

در آثار علمی و فلسفی نیز، که قدمت آنها هم به نیمهٔ دوم قرن چهارم می‌رسد، دست‌کم شماری از نویسندگان و مترجمان به واژه‌گزینی توجه تام داشته‌اند، چنان‌که می‌توان گفت در آن زمان در عرصهٔ واژه‌گزینی نهضتی پدید آمد که بیش از دو قرن ادامه داشت و پس از چند قرن خاموشی بار دیگر در فارسی نوین احیا گردید. الگویی که این نهضت، در طی سده‌های چهارم تا هفتم هجری قمری، پدید آورده بود از جهاتی چند سرمشق واژه‌گزینان امروز است. در این میان نام چند تن از همه برجسته‌تر است: ابوعلی سینا (۳۷۳-۴۲۸)؛ ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰)؛ ابوعبید جوزجانی (شاگرد ابوعلی سینا از ۴۰۳ تا پایان عمر استادش، وفات: احتمالاً ۴۳۸)؛ ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱)؛ امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵)؛ سیداسماعیل جرجانی (۴۳۴-۵۳۱)؛ افضل‌الدین کاشانی (وفات: احتمالاً ۶۱۰ ← عباس زریاب، ۱۳۷۵).

برجسته‌ترین آغازگران این نهضت ابن سینا (ابوعلی سینا) و ابوریحان بیرونی بوده‌اند و البته این سخن به این معنی نیست که پیش از آنان کسی

در حوزه علم به زبان فارسی رساله‌ای نگاشته است (معین: ۶۹). ابن سینا در *دانشنامه علایی و رگ‌شناسی (علم النبض، در طب)* به دو روش بر گنجینه واژه‌های فارسی یا نحوه کاربرد آنها افزوده است:

۱. بهره جستن از امکانات واژه‌سازی فارسی برای ساختن واژه‌های جدید: اندریافت = ادراک؛ اندریافته = مدرک؛ بی‌گسستگی = لاینقطع؛ پهن‌ناخن = عریض‌الاطفار؛ جنبش‌دار = متحرک؛ ناپذیرایی = عدم قبول؛ و ده‌ها واژه دیگر.

۲. تغییر معنی متداول واژه‌ها: بنخواست = بالاراده؛ تنومندی = جسمانی؛ جدایی = غیریت؛ کجایی = آین؛ کننده = فاعل، محدث؛ و ده‌ها مثال دیگر. نکته جالب توجه اینکه ابن سینا از ترکیب عناصر عربی و فارسی پرهیز نداشته است و در مواردی واژه‌هایی به اصطلاح دورگه ساخته است: جداوزن = مبین‌الوزن، جهتگر = ذوجهت، ناطبعی = غیرطبعی، نایقینی = عدم یقین. افزون بر این، ابن سینا در بسیاری موارد اصطلاحاتی ساخته است که از نظر ساختمان گروه اسمی به‌شمار می‌آیند و در آنها یک واژه فارسی در کنار واژه‌ای عربی نشسته است: حد کهن = حد اصغر؛ علم پیشین = حکمت اولی؛ قوت کنایی = قوه فاعله؛ مقدمه مهین = مقدمه کبری؛ نبض دمادم = نبض متواتر؛ و بسیاری واژه‌های دیگر (معین: ۷۱-۷۳).

تقریباً هم‌زمان با ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی نیز در کتاب *التفهیم* (نگارش ۴۲۰ هـ ق)، در ضمن شرح برخی از مفاهیم بنیادی ریاضیات، تحت عناوین هندسه و شمار و نجوم و نیز در بحث از انواع اسطرلاب در ابعاد گسترده‌ای به واژه‌گزینی دست زد. در *التفهیم*، برحسب فهرستی

که جلال‌الدین همایی به دست داده، در حدود ۱۵۰۰ اصطلاح فارسی به‌کار رفته است، از جمله: آتش‌بار=صاعقه؛ استاره‌شمر=منجم؛ برآینده=صاعد؛ سایه‌واژگون=ظل معکوس؛ گیرنده=کاسف (ابوریحان بیرونی، صفحات قکط تا قص).

ابوریحان بیرونی در واژه‌گزینی همان روش‌هایی را به‌کار می‌برد که در *دانشنامه‌ی علایی* به‌کار رفته‌اند و در بالا به آنها اشاره کردیم.

علی‌رغم اینکه *دانشنامه* و *التفهیم* از نظر موضوع با هم کاملاً تفاوت دارند، در بسیاری موارد در آنها اصطلاحات همانندی به‌کار رفته است، از آن جمله‌اند: اندریافتن=ادراک کردن؛ باریک=دقیق؛ برسو=عالی، سمت فوقانی؛ شمار=عدد؛ نگرش=نظر، ملاحظه (معین: ۶۹-۷۰). این مشابهت در اصطلاحات ممکن است در نتیجه اقتباس آنها از یکدیگر بوده باشد، اما این نیز ممکن است که هر دو آنان برخی از چنین اصطلاحاتی را از پیشینیان خود، به‌ویژه از متون پهلوی، برگرفته باشند (رضایی باغبیدی، ۱۳۷۹).

ابوعبید جوزجانی، شاگرد و همدم ابن سینا که از حدود سال ۴۰۳ به خدمت استاد خود درآمد، از جمله کسانی است که در نیمه‌ی اول قرن پنجم در عرصه‌ی واژه‌گزینی تلاش می‌ورزیده‌اند. چنان‌که می‌دانیم ابن سینا تنها سه بخش اول *دانشنامه‌ی علایی*، یعنی منطق و الهی و طبیعی، را خود نوشته است و مابقی آن به قلم جوزجانی است و او غالباً همان اصطلاحاتی را، که ابن سینا اختیار کرده بود، به‌کار برده و البته بنابه‌ضرورت، براساس الگویی که ابن سینا پرداخته بود، اصطلاحات

جدیدی نیز برگزیده است، مانند اندرونی=داخلی؛ زودرو=سریع‌الحركة؛ گرانرو=بطيء‌الحركة؛ نیمه‌گاه=منصف؛ میانگی=وسطی (معین: ۷۵-۷۷). ناصر خسرو قبادیانی و ابوحامد محمد غزالی نیز در آثاری، که به زبان فارسی نوشته‌اند، در بسیاری موارد همان اصطلاحات ابن سینا را به کار برده‌اند، اما گاهی خود نیز به گزینش واژه‌های فارسی در برابر لغات عربی همت گماشته‌اند، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم:

ناصر خسرو در جامع‌الحکمتین: امر پذیر=قبول‌کننده امر؛ چونی= کیفیت؛ پدید‌آورنده=موجد؛ منی=انیت؛ گردنده=سیاره (همان: ۷۸).

محمد غزالی در کیمیای سعادت: بینا=بصیر؛ پندار=وهم؛ شنوا=سمیع؛ نایافته=معدوم؛ یافته=موجود (همان: ۷۹-۸۰).

در کنار دانشمندانی، که در حوزه فلسفه و دین و اندیشه‌ورزی کلامی، هر کدام به‌دلیلی، دغدغه فارسی‌نویسی داشته‌اند، شماری نیز در عرصه پزشکی این دغدغه را داشته‌اند. گذشته از ابن سینا که در رساله رگ‌شناسی (علم‌النبض) به پزشکی جامعه فارسی پوشیده است، رساله‌های دیگری نیز در این علم به فارسی موجود است، از این جمله‌اند هدایة‌المتعلمین فی الطب، تألیف اخوینی بخارایی (نیمه دوم سده چهارم)؛ الابنیه عن حقائق الادویه، تألیف ابو منصور هروی (قرن چهارم). اما درخشان‌ترین نام در این عرصه سیداسماعیل جرجانی (۴۳۴-۵۳۱) است که با نگارش ذخیره خوارزمشاهی و الاغراض‌الطبیة (که خلاصه ذخیره است) آثاری پدید آورد که تا پیش از ورود طب جدید غربی به ایران هر کس، که می‌خواست در پزشکی مهارت به دست آورد، می‌بایست آنها را به‌دقت خوانده باشد. «اهمیت جرجانی در طب از دو

جهت است. اول آنکه او بعد از ابن سینا نخستین کسی است که در آثار خود همهٔ مباحث علم طب را چنان‌که قدما می‌اندیشیده‌اند، با تحقیقات و مطالعات جدید مورد مطالعه قرار داد؛ و دیگر از آن باب که مهم‌ترین آثار طبی را در زبان فارسی پدید آورد و جمیع مباحث مربوط به علم پزشکی را در آن کتب مورد بحث و تحقیق قرار داد و بسیاری از اصطلاحات پارسی را در این علم، که تا آن عهد وجود داشت و ممکن بود به تدریج از میان برود، در کتب خویش گرد آورد» (صفا، ۱۳۸۶: ۳۱۵). البته دو کتاب بالا به فارسی سره نوشته نشده، چنانچه مؤلف خود در مقدمه آورده است، در مواردی که واژهٔ عربی واضح‌تر بوده همان لفظ عربی به‌کار رفته است. اما بخش اعظم اصطلاحات علمی این دو اثر به فارسی است، از آن جمله‌اند: آماسیدن= تورم؛ بچه افکندن= سقط جنین؛ افزونی= زایده؛ سیماب= جیوه؛ برسام= ذات‌الجنب (تاج‌بخش، ۱۳۸۸).

افضل‌الدین کاشانی یا باباافضل، که به اغلب احتمال در نیمهٔ دوم قرن ششم و اوایل قرن هفتم می‌زیسته است، چندین رسالهٔ نسبتاً کوچک در حکمت و فلسفه، در نهایت روانی، به فارسی نگاشته است (زریاب: ۲۲)؛ و کوشیده است به‌جای اصطلاحات عربی واژه‌های فارسی اختیار کند و این کار را چنان استادانه انجام داده که هیچگاه به اصل مطلب خدشه‌ای وارد نشده است (بهار، ج ۳: ۱۶۲). او نیز بسیاری از اصطلاحاتی را که ابن سینا اختیار کرده بود در آثار خویش به‌کار برده، اما در مواردی نیز خود اصطلاحاتی برگزیده است: خواستاری= شوق؛ انگیزش= تحریک؛ دشخواریاب= صعّب‌الوصول؛

جنبش بخواست = حرکت ارادی؛ مایه نخستین = ماده اولی (معین):  
۸۰-۸۱).

افزون بر آثار بالا، در نیمه اول و دوم قرن ششم، دست‌کم در دو اثر دیگر تأثیر *دانش‌نامه* ابن سینا به روشنی مشهود است: *الرساله السنجریه فی الکائنات العنصریه*، نوشته زین‌الدین محمد بن سهلان ساوجی و *رساله آثار علوی*، نوشته شرف‌الدین محمد مسعودی مروزی (صادقی: ۹۲).

چنان‌که می‌بینیم اصطلاحاتی که ابن سینا برگزیده بود در طی دو قرن در بسیاری موارد مورد استفاده کسانی بوده است که به فارسی می‌نوشته‌اند و دغدغه معادل‌یابی برای لغات عربی داشته‌اند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که چه بسا نویسندگان بسیار دیگری بوده‌اند که دغدغه معادل‌یابی داشته‌اند، اما آثارشان به دست ما نرسیده است (صادقی: ۱۰۷). این همه شاید حکایت از آن داشته باشد که در زبان فارسی، در عرصه علم و فلسفه، فرایند شکل‌گیری زبان معیار رفته‌رفته در حال آغازیدن بوده که به دلایلی ادامه نیافته است. از همین رو، در نیمه دوم قرن هفتم، در کتاب‌هایی که خواجه نصیرالدین طوسی به فارسی نوشته است، دیگر ادامه این نهضت مشهود نیست. چنان‌که ذبیح‌الله صفا (۱۳۶۶، ج ۳/۲: ۱۲۰۴) آورده است: «آثار منثور خواجه به زبان پارسی متعدد و متنوع و معتبر است. او از جمله علما و حکمای است که به مقتضای زمان بیش از همه به فارسی کتاب نوشت. نثر او در این کتاب‌ها به شیوه نثر عالمانه، یعنی روان و ساده، و درحقیقت، زبان رایج دوره اوست و خواجه همه‌جا در صدد ترجمه ترکیبات و تعبیرات علمی به

فارسی نیست بلکه به استعمال آنچه در این ابواب میان علمای عهد رواج داشت، اکتفا می‌کرد. باین حال، در آثارش ترکیبات فارسی یا تعبیراتی، که ترجمه‌های درست و دلپذیری از تعبیرات علمی عربی باشد، کم نیست». واژه‌های زیر را می‌توان نمونه‌هایی از چنین ترجمه‌هایی دانست: هستی = وجود؛ نیستی = عدم؛ بددلی = جبن؛ شیء = چیز؛ شتابزدگی = تعجیل؛ سبکساری = خفت (معین: ۸۴).

کثرت آثار خواجه نصیر به فارسی و پختگی و استواری نثر او گواه بر این است که تا زمان او کوشش در راه گزینش معادل‌های فارسی در برابر اصطلاحات عربی به شکست انجامیده بوده است.

از زمان خواجه نصیر، دست‌کم تا آنجا که بر ما معلوم است، تا چند قرن دیگر، یعنی تا قرن یازدهم و پیدایش فرقهٔ آذرکیوان، تلاش چندانی در عرصهٔ واژه‌گزینی صورت نگرفت. فرقهٔ آذرکیوان در هند و در هنگام پادشاهی اکبر شاه (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ ق) به دست یکی از روحانیان زردشتی، به نام آذرکیوان، بنیاد گذاشته شد و ادبیاتی وسیع پدید آورد. اعضای این فرقه در کتاب‌های خود از واژه‌های سرهٔ فارسی استفاده می‌کردند و بی‌تردید به ابن سینا توجه خاصی داشته‌اند، چنان‌که در فرهنگ دست‌تیر شماری از واژه‌هایی را می‌یابیم که در *دانشنامه* به‌کار رفته است، از آن جمله‌اند: آخشیج = عنصر؛ گونه = قسم، جنس؛ چگونگی = کیفیت؛ کنش = فعل (معین: ۸۴-۸۵). افزون بر این، شماری از واژه‌هایی که دیگر فضلا در آثار خویش به‌کار برده بودند در فرهنگ دست‌تیر یافت می‌شود، مانند بادافره = عقوبت؛ رستنی = نبات؛ چار گوهر = عناصر اربعه؛ ستاره‌شمر = منجم (همان: ۸۵). همچنین اینان از واژه‌های موجود ترکیب‌های تازه نیز



می ساخته‌اند، مانند کنش کار=عامل؛ شایسته بود=ممکن الوجود؛ بازدارش= ممانعت؛ اویش=هویت؛ اوچیز=ماهیت. (همان: ۸۶؛ سعادت: ۱۷۳). البته پیروان این فرقه در واژه‌سازی و فارسی‌گرایی راه افراط پیمودند به طوری که گاهی در برابر واژه‌های عربی معادل‌هایی ناموجه ساخته‌اند، مثلاً «باس» را از ترخیم واژه «باستان» گرفته‌اند و آن را به معنی «قدیم» (در برابر حادث) به کار برده‌اند یا «اندیشه» را به «بندیشه» تبدیل کرده‌اند (معین: ۸۷). جنبشی که این فرقه در مسیر واژه‌سازی فارسی آغاز کرد، شاید به دلیل افراط‌کاری و دوری از ایران و نیز به سبب وابستگی آن به دینی ساختگی (فرقه آذرکیوان)، که در ایران کاملاً ناموجه می‌نمود، نافرجام ماند.

در مجموع، می‌توان گفت که زبان فارسی از قرن هفتم به بعد، به ویژه به واسطه چندین کتابی که خواجه نصیرالدین طوسی پدید آورد، در حوزه علم و اندیشه‌ورزی به واژگانی معیار دست یافت که عمدتاً عربی بود و چون از آن پس دیگر نوآوری در عرصه علم و فلسفه مجال پرورش نمی‌یافت به واژه‌سازی هم چندان نیازی نبود؛ و اگر هم نیازی بود با وام‌گیری از گنجینه غنی واژگان عربی مرتفع می‌شد. به این ترتیب، واژه‌سازی در زبان فارسی تا حد زیادی به حالت تعلیق درآمد و اگر هم واژه جدیدی ساخته می‌شد عمدتاً در حوزه شعر بود.

### متون فارسی نوین

آشنایی ایرانیان با تمدن غرب، که ظاهراً از اوایل سده دوازدهم هجری صورت گرفت، وضعیت واژه‌گزینی را در همه ابعاد تغییر داد. پیش از

این، نوآوری در واژگان علوم و فنون مختلف، مانند ریاضیات و پزشکی و نجوم و جغرافیا و سیاست و دیوان‌سالاری و نظامیگری و هنر و صنعت، چندان ضروری نمی‌نمود و همان واژگان موجود، از هر تباری که بودند، کم‌وبیش به نیازهای موجود پاسخ می‌داد. اما تمدن و علم نوین به‌ناگزیر به واژگانی جدید، در همه عرصه‌ها نیازمند بود، به‌ویژه آنکه رفته‌رفته آموزش علوم و فنون نوین به نیازی مبرم تبدیل می‌شد. تا آنجا که بر ما معلوم است، قدیم‌ترین متنی که در علوم نوین به زبان فارسی نوشته شده است رساله‌ای است دربارهٔ نجوم جدید، به قلم ابوطالب بن حسن حسینی، که در بین سال‌های ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۶ هـ.ق. نوشته شده و مصحح آن، معصومی همدانی، آن را «رساله‌ای در اثبات هیأت جدید» نامیده است (معصومی همدانی: ۱۳۶۳). اثر دیگری که هم از نظر قدمت و هم واژه‌گزینی جالب توجه است *جانورنامه* نام دارد که نگارش آن در سال ۱۲۸۷ هـ.ق.، به قلم میرزا تقی خان انصاری کاشانی، طیب و معلم دارالفنون، آغاز شده، اما هیچگاه به چاپ نرسیده است. در این رساله، که از نظر علم زیست‌شناسی به دورهٔ پیش از داروین تعلق دارد، واژه‌هایی کاملاً تازه به‌کار رفته است، مانند «افزاری» در برابر *organic* و «گیاه‌شناسی» در برابر *botanic* و «جانورشناسی» در برابر *zoology*. نگارش چنین اثری نشانهٔ آن است که نهضتی که با ابن سینا آغاز شده بود و دو سده دوام داشت و سپس چند قرن در خاموشی به‌سر برده بود و در آثار فرقهٔ آذریوان نیمه‌جانی یافته بود، بار دیگر در حال سربرآوردن است.

با تأسیس مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۸ ه.ق.، برابر با ۱۲۳۰ شمسی و ۱۸۵۱ میلادی، آموزش علوم و فنون نوین به صورتی نظام‌مند آغاز گشت و، از آنجا که به دلایل مختلف ضرورت ایجاد می‌کرد که تدریس به زبان فارسی صورت گیرد، ضرورت آماده‌سازی این زبان برای بیان مفاهیم جدید عینیت بیشتری می‌یافت. جالب توجه است که این معنی را شلیمر، یکی از استادان هلندی دارالفنون، در مقدمه‌ای که بر فرهنگ اصطلاحات پزشکی و داروسازی نوشته، به روشنی بیان داشته است: «من در حالی این مجموعه اصطلاحات پزشکی-درمان‌شناختی-مردم‌شناختی را به زبان‌های فرانسه و فارسی منتشر می‌کنم که یقین دارم پایه هر گونه اشاعه مناسب علوم در زمینه‌های بکر و دست‌نخورده کاملاً مبتنی بر وحدت اصطلاحات علمی است که باید در زبان چنین کشوری پذیرفت یا ابداع کرد» (شلیمر: سیزده).

در هر حال، هرچه زمان می‌گذشت نخبگان جامعه بیشتر به ضرورت واژه‌گزینی سامانمند پی می‌بردند. این معنی را آشکارا در نامه‌ای می‌یابیم که حاجی محسن خان معین‌الملک، سفیر ایران در عثمانی، در سال ۱۲۹۲ به مشیرالدوله، صدر اعظم وقت، نوشته است: «در دولت‌های متمدنه مغرب‌زمین مجلس‌های مخصوصی مرتب است که کار آنها منحصر است به تعیین اصطلاحات و تصحیح املاها و در وقت احتیاج به وضع لغت جداگانه .... در پایتخت دولت علیه این همه ارباب کمال ... موجودند و ممکن است جمعی از ایشان منتخب و هیئت مجلس ترتیب داده شده ماهی یک یا دو بار عقد انجمن نمایند و این گونه لغات و املاها را معین و بلکه الفاظی را ابتدائاً وضع و تأسیس کنند» (روستایی:

۱۳۸۵). البته در آن زمان اوضاع ایران آشفته‌تر از آن بود که پیشنهاد حاجی محسن خان جامه عمل پوشد. اما سرانجام در عهد مظفری و پیش از انقلاب مشروطه، در سال ۱۳۲۱ ه.ق.، نخستین انجمن واژه‌گزینی به شکل رسمی و دولتی با ریاست ندیم‌السلطان، وزیر انطباعات و دارالتألیف و دارالترجمه، تأسیس شد. این انجمن، بنا بر اعلانی که در روزنامه *ایران سلطانی* انتشار یافت، با عنوان «مجلس آکادمی» اعلام کرد که «ماهی یک بار انعقاد مجلس ساخته در مقابل هر شیء جدید الاحداث که سابقاً نبوده لغتی وضع کند یا اصطلاحی به زبان تازی و پارسی طرح نماید» (همان: ۷۸). اما عمر این انجمن دیری نپایید و تنها در سه شماره از روزنامه بالا واژه‌های وضع شده انتشار یافت. واژه «راه‌آهن» که امروز رواج دارد از ساخته‌های این انجمن است در برابر واژه فرانسé «chemin de fer».

انقلاب مشروطه موجب شد که نگارش به زبان فارسی مخاطبانی تازه، و در قیاس با گذشته انبوه‌تر، پیدا کند و در نتیجه، زبان نوشتار به گفتار نزدیک‌تر شود. افزون بر این، عرصه‌های تازه‌ای، مانند مقاله‌نویسی و نمایش‌نامه‌نویسی و نگارش مطالب عمومی علمی، به روی این زبان گشوده شد. با تأسیس نهادهای جدید و عمومی شدن آموزش، واژه‌سازی برای مفاهیم تازه بیش‌ازپیش ضرورت یافت. پس از کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی و استقرار آرامش نسبی در کشور جمعیت‌های مختلفی برای پاسخ به این نیاز تشکیل شد. از جمله تأثیرگذارترین این جمعیت‌ها انجمنی بود که در ۱۳۰۳ خورشیدی در ارتش ایران بنیاد گرفت و با همکاری وزارت جنگ و وزارت معارف به واژه‌گزینی برای

اصطلاحات نوپدید پرداخت. این انجمن در طی چهار ماه حدود سیصد واژه برگزید، از جمله: هواپیما در برابر avion؛ فرودگاه در برابر aerodrome؛ هواسنج در برابر aerometre؛ خلبان در برابر pilote؛ آتشبار در برابر batterie (روستایی، ۱۳۸۵). همین انجمن در سال ۱۳۰۴ هیئتی جدید یافت و حتی بعد از تشکیل فرهنگستان ایران به کار خود ادامه داد. یکی دیگر از انجمن‌های معتبر در این حوزه «انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی» در سال ۱۳۱۱ در دانشسرای عالی بود که دکتر صادق رضازاده شفق و دکتر محمود حسابی و حسین گل‌گلاب و دکتر محمدباقر هوشیار از جمله اعضای آن بودند. این انجمن دارای گروه‌های علمی مختلف، مانند علوم طبیعی و ریاضی و فیزیک و شیمی و ادبیات و فلسفه، بود و تا سال ۱۳۱۹ فعالیت داشت و حدود ۳۵۰۰ اصطلاح علمی برگزید که حدود ۴۰۰ تایی آن در کتاب‌ها و نوشته‌های رسمی به کار رفت، از آن جمله‌اند: گرماسنج در برابر calorimetre؛ تراوش در برابر osmose؛ گشتاور در برابر moment؛ تپش در برابر pulsation (همان).

### تأسیس فرهنگستان ایران

مجموعه‌نیازهای اجتماعی و زبانی خاصی، که در بالا به برخی از آنها اشاره داشتیم، موجب شد که سرانجام در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴، نهادی رسمی و دولتی، به نام «فرهنگستان ایران»، برای سروسامان دادن به وضعیت آشفته زبان فارسی تأسیس شود.

واژه «فرهنگستان» (دربرابر آکادمی) را نخستین بار «آکادمی طیّی»، که در سال ۱۳۱۳ با عضویت شماری از پزشکان و دانشمندان، به ریاست لقمان‌الدوله، تأسیس یافته بود، به کار برده بود (همان). فرهنگستان ایران که امروز به نام «فرهنگستان اول» شهرت یافته است، وظیفه عمده‌اش «اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته» بود (همان: ۱۰۵؛ نیز فرهنگستان ایران).

این فرهنگستان بی‌تردید تأثیرگذارترین نهاد در عرصه واژه‌گزینی است و اهمیت آن صرفاً در این نیست که واژه‌هایی به تصویب رساند که شمار نسبتاً زیادی از آنها امروز در بدنه زبان فارسی جای گرفته است، بلکه در این نیز هست که پس از چند سده، دستگاه واژه‌سازی فارسی را فعال ساخت و فرایندهای واژه‌ساختی‌ای را که قرن‌ها، اگر نگوییم بی‌استفاده، حداقل کم‌استفاده، مانده بود بار دیگر به اهل زبان شناساند.

در واژه‌های مصوب فرهنگستان اول ویژگی‌های زیر مشهود است:

۱. بخش اعظم آنها از عناصر زنده و بر اساس فرایندهای زایای زبان ساخته شده‌اند: بیماری، بیماری‌زا، بیگانه‌خوار، بلورشناسی، تندباد، بی‌مهرگان؛ ۲. در مواردی از واژه‌هایی که در فارسی معیار امروز به کار نمی‌روند، استفاده کرده است. مثلاً واژه «خله» (که در متون کلاسیک به معنی پارو به کار رفته) را در «خلبان» به کار برده است؛ ۳. با عناصر عربی برخورداردی دوگانه داشته است، چنان‌که برخی واژه‌های عربی در واژه‌سازی به کار رفته‌اند: «دفتر» در «دفترچه» و «دفتردار»؛ «خدمت» در «خدمت‌گزار»؛ «جزوه» در «جزوه‌دان»؛ «تماشا» در «تماشاخانه»؛ «حساب» در «حساب‌دار»؛ افزون بر این، شماری واژه عربی به‌تنهایی نیز

به کار رفته است، مانند بلور، جنین، تعرفه، سند، جنس، غده، رئیس، معاون. از سوی دیگر در برابر حدود دویست عبارت عربی معادل فارسی پیشنهاد شده است (واژه‌های نو: ۹۱-۹۸). اما این برخورد سالم و به دور از افراط می‌نماید، چنان‌که در مثال‌های زیر می‌بینیم: «سرانجام» به جای «آخر الامر»؛ «به دلخواه» یا «از روی میل» در برابر «بالطوع و رغبه»؛ «دستور کار» در برابر «دستور العمل»؛ «دشواریاب» در برابر «صعب الحصول»؛ «بیش‌ازپیش» در برابر «مزیداً علی ماسبق». همچنین، از واژه‌سازی بر اساس الگوهای واژه‌سازی عربی به شدت پرهیز کرده است و در نتیجه، شماری از اصطلاحاتی را که با استفاده از چنین الگوهایی ساخته شده بودند کنار گذاشته و به جای آنها واژه‌هایی مبتنی بر قواعد واژه‌سازی فارسی تصویب کرده است، از این جمله‌اند: «زمین‌شناسی» به جای «معرفت الارض»؛ «گیاه‌شناسی» به جای «معرفت النبات»؛ «نهان‌دانگان» به جای «مستورالبذور». این رویکرد امروز در میان واژه‌گزینان کاملاً پذیرفته شده است. اما در مواردی نیز واژه‌هایی کاملاً رایج را تنها به دلیل عربی بودن کنار گذاشته است، مانند جامد و حجم و افقی و رأس و مثانه، که در برابر آنها به ترتیب واژه‌های دج و گنج و ترازوی و تارک و آبدان، تصویب شده و البته هیچ‌کدام هم رواج نیافته است. در مجموع، می‌توان گفت که این فرهنگستان عربی‌ستیز نبوده، اما عربی‌پرهیزی آن گاهی بدون توجیه زبان‌شناختی بوده و به افراط می‌گراییده است.

البته فرهنگستان اول مخالفان بسیاری داشت، اما با گذشت زمان رفته‌رفته مخالفت‌ها فرونشست و شمار زیادی از واژه‌های مصوب آن

کاملاً رواج یافت و البته شماری هم بی‌استفاده باقی ماند، مانند آبدزدک=سرنگ؛ آخال=فضولات؛ ارزش=ساعد. با بررسی واژه‌های فرهنگستان اول می‌توان گفت از میان واژه‌های عمومی، واژه‌هایی رواج کامل یافته‌اند که از سویی مورد استفادهٔ عموم مردم بوده‌اند و از سوی دیگر نهادهای رسمی، برحسب قانون، آنها را به‌کار می‌برده‌اند. شاخص‌ترین نمونهٔ چنین واژه‌هایی نام نهادهای دولتی و زیرمجموعه‌های آنهاست، مانند دادگستری=عدلیه؛ دارایی=مالیه؛ دادگاه=محکمه؛ شهرداری=بلدیه؛ شهربانی=نظمیه؛ کارگزینی=ادارهٔ استخدام؛ سازمان=تشکیلات. در میان واژه‌های علمی و تخصصی، میزان رواج واژه‌های نظامی از همه بیشتر بوده است، چنان‌که از ۷۳ واژهٔ مصوب ۵۳ واژه رواج کامل یافته‌است، از این جمله‌اند: اژدر، پاسگاه، دریادار (کافی: ۳۹-۴۰). میزان رواج یافتن واژه‌ها در دیگر حوزه‌ها به ترتیب زیر است: گیاه‌شناسی: ۷۴ درصد (مثال: بازدانگان، گرده، پرچم)؛ جانورشناسی (آغازیان، دوزیست، دگردیسی)؛ اداری و کشوری: ۶۷ درصد (آیین‌نامه، بایگان، کارپرداز)؛ بانکی و تجاری: ۶۴ درصد (ارز، بدهی، سررسید)؛ سیاسی: ۶۲ درصد (استوارنامه، کاردار، فراخواندن)؛ پزشکی: ۵۰ درصد (بهداشت، چشم‌پزشک، کشت)؛ جغرافیا: ۵۵ درصد (آبادان، سفیدرود، میانه)؛ زمین‌شناسی: ۴۸ درصد (فرسایش، گسل، آبخشان)؛ شهرداری: ۴۷ درصد (آتش‌نشان، راهنمایی و رانندگی، شیرخوارگاه)؛ قضایی و حقوقی: ۴۶ درصد (بازپرس، خواهان، دادستان)؛ هواشناسی: ۳۴ درصد (بادسنج، رگبار، گردباد)؛ فیزیک و مهندسی: ۲۳ درصد (آشکارسازی، بازده، نیرو)؛ ریاضی: ۱۸ درصد



(آمار، میانه، نیمساز)؛ ورزش: ۱۷ درصد (داور، خطا، پیش‌بر)؛ متفرقه: ۲۷ درصد (باستان‌شناس، هنرپیشه، برنامه). در مجموع، حدود ۵۰ درصد واژه‌های مصوب فرهنگستان رواج یافته‌اند (همان).

فعالیت واژه‌گزینی فرهنگستان اول تنها شش سال به طول انجامید و در سال ۱۳۲۰، با اشغال ایران توسط متفقین، متوقف شد، اما طبیعتاً ضرورت آن از میان نرفت و در عرصه‌های مختلف علوم و فنون، به صورت پراکنده و غیررسمی، گاه در مؤسسات و انجمن‌ها و در برخی دانشکده‌ها و گاه به همت این یا آن فرد، ادامه یافت. در این میان، نویسندگان و مترجمان آثار علمی و فنی و فلسفی، بی‌تردید، نقش بزرگی داشتند.

اما این کوشش‌های پراکنده پاسخ‌گوی نیازهای علمی و فنی زبان فارسی نبود و «نگرانی از هجوم واژه‌های بیگانه به این زبان در نشریات به چشم می‌خورد» (آذرنگ: ۴۹).

### فرهنگستان زبان ایران (فرهنگستان دوم)

در مرداد ۱۳۴۷ فرمان تأسیس «فرهنگستان‌های ایران»، صادر شد و در نهم آبان ۱۳۴۹ وزیر فرهنگ و هنر اعضای پیوسته «فرهنگستان زبان ایران» را، که اکنون فرهنگستان دوم نامیده می‌شود، معرفی کرد (سمیعی، ۱۳۷۴). اما گروه واژه‌گزینی آن عملاً از سال ۱۳۵۰ آغاز به کار کرد (عاصی، ۱۳۸۴: ۲۸۱). این فرهنگستان در هفت سال فعالیت در عرصه واژه‌گزینی نزدیک به سی‌هزار واژه بیگانه را بررسی کرد و حدود پنجاه‌وهفت‌هزار معادل در برابر آنها پیشنهاد کرد که از میان آنها تنها

نزدیک به یک‌هزار و صد واژه به تصویب نهایی شورای آن رسید (همان: ۲۸۴). با بررسی واژه‌های مصوب و پیشنهادی این فرهنگستان می‌توان سه ویژگی در رویکرد واژه‌گزینی آن بازشناخت: واژه‌گزینی خوشه‌ای، سره‌گرایی، باستان‌گرایی. مراد از واژه‌گزینی خوشه‌ای این است که واژه‌های بیگانه نه به صورت انفرادی، بلکه به صورت مجموعه‌ای به هم پیوسته، در نظر گرفته شوند و چنان برابری برای آنها یافته شود که بتوان دیگر مشتق‌ها و ترکیب‌های مورد نیاز را از آنها به دست آورد. برای مثال، در برابر واژه انگلیسی conduction، اگر تنها همین واژه را در نظر بگیریم، «هدایت» معادل مناسبی می‌نماید، اما اگر بخواهیم برای اصطلاحات هم‌خانواده با آن، مانند conductivity و conductance هم معادل‌هایی برگزینیم، دیگر «هدایت» مناسب نیست و ناگزیریم معادلی مانند «رسانش» در برابر آن اختیار کنیم تا اشتقاق معادل‌هایی مانند «رسانندگی» و «رسانایی» از آن امکان‌پذیر باشد (صفرمقدم، ۱۳۷۴: ۱۴۰).

سره‌گرایی، یعنی پرهیز از به‌کاربردن هر واژه‌ای که از نظر تبار فارسی نباشد، ویژگی ممیز فرهنگستان دوم بود و به گفته احمد صفرمقدم، که خود از اعضای فعال و مؤثر آن بود «بیگانه شمردن لغات و اصطلاحات عربی متداول و رایج در فارسی، که... با واژگان فارسی همراه و هم‌رنگ گردیده و پیوند خورده‌اند، نارضایی فراوان در پی داشت» (همان: ۱۳۸). عربی‌ستیزی این فرهنگستان را به ناگزیر به سمت باستان‌گرایی سوق می‌داد، چنان‌که در نمونه‌های زیر می‌بینیم:

«آزند» در برابر comment؛ «آهستن» در برابر permit؛ «فرگانی» در برابر original؛ «برزیدن» در برابر practice؛ (همه این واژه‌ها از فارسی میانه به وام گرفته شده‌اند.) (همان: ۱۳۷).

اما بی‌تردید مخالفت با فرهنگستان دوم صرفاً ناشی از مسائل زبانی نبود و از اوضاع سیاسی و اجتماعی نیز مایه می‌گرفت. باین‌همه، برخی از واژه‌های مصوب فرهنگستان دوم، در همان زمان، و شماری نیز پس از انقلاب اسلامی، به‌کار رفتند و رواج یافتند، از آن جمله‌اند: ویراستار، همایش، رسانه، سخت‌افزار، نرم‌افزار، راه‌و‌ترابری، استادیار، دانش‌یار، جشنواره، نمایه، درون‌داد، برون‌داد، نمودار، مهمان‌سرا، کلان‌شهر، بهینه، گواهینامه. در این زمینه هنوز پژوهش‌های جامعی صورت نگرفته است.

البته در کنار فعالیتی که در فرهنگستان دوم در حوزه واژه‌گزینی در جریان بود و در مجموع از مردم جدا می‌نمود، افراد زیادی، پیش از تأسیس این فرهنگستان و نیز پس از آن، برحسب علائق شخصی یا ضرورت‌های شغلی، در جریان کار علمی و فنی یا نگارش و ترجمه، به‌صورت انفرادی و گاهی هم در این یا آن مؤسسه با همکاری یکدیگر، در حوزه‌های تخصصی خود به واژه‌گزینی می‌پرداختند. در این میان، *دائرة‌المعارف فارسی*، که نخستین جلد آن در سال ۱۳۴۵ انتشار یافت و بنابه‌ماهیت خود نیازمند واژه‌گزینی در عرصه‌های مختلف بود، اهمیت چشمگیری دارد. در مسیر همین تلاش‌ها بود که واژگان‌نویسی آغاز شد. مراد از «واژگان» در اینجا «مجموعه‌ای است از اصطلاحات خارجی با کلیه معادل‌هایی که در طی دوره‌ای معین برای هر یک از آنها در متون گوناگون فارسی ارائه شده است» (طیب‌زاده، ۱۳۷۵: ۳۸۰). نخستین

واژگانی که انتشار یافت واژگان فلسفه و علوم اجتماعی (آشوری، ۱۳۵۵) بود. دو سال بعد، صورت گسترش یافته همین واژگان، تحت عنوان فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، در دو مجلد «انگلیسی به فارسی» و «فرانسه به فارسی»، به کوشش «پژوهشگاه علوم انسانی»، منتشر شد. در این واژگان، برای مثال، در برابر واژه utopia نوزده معادل (مانند مدینه فاضله، جامعه آرمانی، ناکجاآباد) و در برابر utilitarianism پانزده معادل (مانند سودگرایی، سودآیینی، اصالت نفع) ذکر شده بود. همین کثرت معادل‌ها نشان می‌دهد که تا چه اندازه ضروری است نهادی وجود داشته باشد که بر اساس معیارهایی مشخص از میان همه این معادل‌ها یکی دو معادل را برگزیند و به اهل زبان عرضه کند.

این نکته را باید در نظر داشت که از هنگام آشنایی ایرانیان با علوم و فنون غربی تا وقوع انقلاب اسلامی، جامعه ایران تنها در یک دوره شش ساله و سپس یک دوره هفت ساله دارای نهاد رسمی واژه‌گزینی بوده است و حداکثر هزار واژه از چند هزار واژه‌ای که در طی این دوره ساخته شده و رواج یافته مصوب فرهنگستان‌های آن بوده است.

### مرکز نشر دانشگاهی

با وقوع انقلاب اسلامی و سرنگونی رژیم پادشاهی در بهمن ۱۳۵۷، طبیعتاً غالب نهادهای مستقر آن حکومت یا به کلی فروپاشیدند یا فعالیت‌شان متوقف ماند. فرهنگستان دوم از جمله این نهادها بود. اما پس از انقلاب نیز ضرورت واژه‌گزینی در عرصه علوم و فنون به شدت احساس می‌شد. از همین رو، در مرکز نشر دانشگاهی، که وظیفه‌اش

ترجمه و نگارش کتاب برای رشته‌های علمی بود، کارگروه‌هایی تخصصی، در رشته‌هایی مانند شیمی و مهندسی شیمی و فیزیک و زیست‌شناسی و ریاضی و بهداشت، ایجاد شد تا برای مفاهیم مورد نیاز، با همکاری متخصصان علوم و فنون و زبان‌شناسان و اهل ادب، اصطلاحاتی برگزیده یا ساخته شود. واژه‌گزینی وظیفه رسمی مرکز نشر دانشگاهی نبود، اما عملاً بار اصلی این فعالیت در نخستین دهه پس از انقلاب بر عهده آن بود چنان‌که می‌توان گفت در این دهه واژه‌گزینی، دست‌کم در حوزه علوم تجربی و فنی و مهندسی، به صورت نیمه‌متمرکز صورت می‌گرفت. در جهت انجام همین وظیفه بود که مرکز نشر از آغاز دهه ۱۳۶۰ واژگان‌هایی در حوزه‌های مختلف علوم منتشر کرد (طیب‌زاده، ۱۳۷۵). در مقدمه *واژگان فیزیک*، که در سال ۱۳۶۱ انتشار یافت، آمده است که هدف از انتشار چنین دفترهایی این است که در هر حوزه‌ای از علوم واژه‌نامه‌ای تهیه شود که مقبول بخش اعظم نویسندگان و مترجمان آن حوزه باشد. برای دست یافتن به این مهم باید در هر حوزه واژگانی تهیه شود که تمامی معادل‌های فارسی را همراه با بسامد هر معادل در برداشته باشد (امینی، ۱۳۶۱؛ طیب‌زاده، ۱۳۷۵). تهیه واژگان و واژه‌نامه برای رشته‌های مختلف دانشگاهی (از جمله اقتصاد و روان‌شناسی و زبان‌شناسی و فلسفه و علوم اجتماعی) در دوره بعد از انقلاب رونق گرفت و علاوه بر مرکز نشر دانشگاهی افراد یا مؤسسات دیگری نیز به این عرصه وارد شدند (همان). با بررسی واژه‌هایی که در کتاب‌ها و واژه‌نامه‌های پس از انقلاب به کار رفته‌اند می‌توان گفت که

مهم‌ترین ویژگی عموم آنها در عرصه واژه‌گزینی پرهیز از سره‌گرایی و بهره‌جستن از همه امکانات و ظرفیت‌های زبان فارسی است.

### فرهنگستان زبان و ادب فارسی (فرهنگستان سوم)

پس از انقلاب اسلامی، اندیشه ایجاد فرهنگستان در سال‌های پایانی دهه شصت و در «مرکز نشر دانشگاهی» پدید آمد (نک. حداد عادل، ۱۳۹۴، صص ۱۲-۱۳) و سرانجام در سال ۱۳۶۸ «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» تأسیس شد که بنابر اساسنامه آن یکی از وظایفش واژه‌گزینی است. فرهنگستان سوم فعالیت خود را در شرایطی آغاز کرده و تاکنون ادامه داده که جامعه از نظر فرهنگی و اجتماعی، در قیاس با دوره‌های پیشین، در همه ابعاد تغییر یافته است. نخست اینکه سوادآموزی و آموزش متوسطه و عالی در سراسر کشور گسترش روزافزون داشته است. دیگر اینکه علم زبان‌شناسی در ایران توسعه بسیار بیشتری یافته و پژوهش درباره دستور زبان و امکانات و روش‌های واژه‌سازی از جهی علمی برخوردار شده است. از سوی دیگر، ده‌ها سال تجربه موجب شده که در باب شیوه‌های واژه‌گزینی نوعی اتفاق نظر پدید آید و رویکردی جامع‌نگر تا حد زیادی پذیرش همگانی یابد. اصول ناظر بر این رویکرد را می‌توان چنین برشمرد.

### ۱) پرهیز از سره‌گرایی

سره‌گرایی بینشی است که به موجب آن باید زبان فارسی را از تمامی وام‌واژه‌ها زدود و به زبانی پاک و پالوده دست یافت. سره‌گرایان طبیعتاً

ناگزیر بودند فرایندهای واژه‌سازی زبان فارسی را بازشناسند و کوششی که در این عرصه به خرج دادند بی‌تردید بسیار ثمربخش بود. کار سره‌گرایان دو ویژگی دیگر نیز داشت: نخست، شناسایی و بهره‌جویی از وندهای دیگر زبان‌های زنده یا مردهٔ ایرانی، به‌ویژه دو زبان پهلوی و فارسی باستان؛ دوم، واژه‌سازی مکانیکی. این هر دو ویژگی را امیرحسین آریان‌پور (۲۵۳۶: ۶-۷) به‌روشنی بیان داشته است: «دو محقق ایرانی، آقای دکتر احمد فردید و دکتر محمد مقدم سفارش کرده‌اند که برای ساختن واژه‌های دقیق باید ریشه‌های اصطلاحات اروپایی را بیرون کشید و معادل‌های آن ریشه‌ها را در زبان‌های ایرانی یافت و آن‌گاه مطابق با ریشه‌های موجود در هر اصطلاح اروپایی، معادل‌های ایرانی آنها را به هم پیوند داد. به بیان دیگر، ... باید به ترجمهٔ ریشه‌به‌ریشه پرداخت.»  
 برحسب همین روش بود که مثلاً ذبیح‌بهر روز (۸۵) در برابر tradition معادل «تراداد» و محمد مقدم (آریان‌پور: ۷) در برابر system «همیستاد» را پیشنهاد کرده بودند.

پرهیز از سره‌گرایی موجب می‌شود که همهٔ واژه‌هایی که در فارسی امروز تداول دارند و نیز واژه‌هایی که در متون معتبر ادبی در حدود هزار سال گذشته به‌کار رفته‌اند، صرف‌نظر از تبار آنها، فارسی به‌شمار آیند. باید توجه داشت که این‌گرایش در قرن گذشته در میان عموم واژه‌گزینان همواره غلبه داشته است، چنان‌که در واژه‌هایی که در این مدت ساخته شده، در بسیاری موارد، واژه‌های عربی تبار در کنار واژه‌ها و وندهای اصیل فارسی به‌کار رفته است، مانند جمعیت‌شناسی، سهمیه‌بندی، غرب‌زدگی، چندبعدی، صلح‌طلبی، کثرت‌گرایی، فداکاری،

حس آمیزی، صوت‌نگاری، صنعتگر، فهرستواره، فناوری. البته استفاده از واژه‌های عربی در فرایندهای واژه‌سازی فارسی در هزار سال گذشته، از جمله در واژه‌گزینی‌های ابن سینا، نیز رواج داشته است، از آن جمله‌اند: صبحدم، خراب‌آباد، بی‌وفا، هم‌عنان، بلاکش، سحرگاه، غریبانه (همگی از حافظ)؛ نایقینی، جهتگر، جداوزن، ناطیعی (از ابن سینا ← معین، ص ۷۳).

فرهنگستان سوم، چنان‌که از دفتر *اصول و ضوابط واژه‌گزینی آن* برمی‌آید، در شرح «واژه فارسی» و «منابع واژه‌گزینی»، به روشنی سره‌گرایی را مردود دانسته است (اصول و ضوابط واژه‌گزینی: ۲۲-۲۴ و ۲۹-۳۰).

## ۲) بهره‌جویی از همه امکانات واژه‌سازی فارسی

هر زبانی بسته به طبیعت و امکانات خود و نیز بسته به شرایطی که جامعه زبانی برای آن فراهم می‌آورد برای بیان مفاهیم تازه از روش‌های خاصی بهره می‌جوید. در عصر حاضر، برای اینکه بتوان فارسی را چنان پرورد که از عهده پاسخ‌گویی به نیازهای زمانه برآید به‌ناگزیر، باید همه امکانات واژه‌سازی آن را به کار گرفت. چنین راهبردی گاه مستلزم استفاده از فرایندهایی است که تاکنون چندان طرف توجه قرار نگرفته‌اند، مانند استفاده از مشتق‌های افعال برساخته (جعلی)، چنان‌که در واژه‌های قطبش و قطبیده و یونش و یونیده شاهد هستیم.

با ورود شمار انبوهی از متخصصان حوزه‌های مختلف علوم به عرصه واژه‌سازی و آشنایی بیشتر اهل زبان، از جمله ادیبان، با دانش زبان‌شناسی



و کارکردهای مختلف زبان و توجه به تفاوت‌های زبان علم و زبان ادبی، بخش بزرگی از متخصصانی که دغدغه واژه‌گزینی دارند در این باب به اتفاق نظر رسیده‌اند که باید از تمامی ظرفیت‌های زبان فارسی بهره بگیرند. این معنایی است که در واژه‌های مصوب فرهنگستان اول و نیز در *دایرةالمعارف فارسی* و در واژه‌های مندرج در آثار علمی مرکز نشر دانشگاهی تا حدی نمایان است و فرهنگستان سوم، چنان‌که از «اصول و ضوابط واژه‌گزینی» آن برمی‌آید، آن را به‌تمامی پذیرفته است و ترویج می‌کند (اصول و ضوابط واژه‌گزینی، ۱۳۸۸: ۹-۱۴).

### ۳) پرهیز از واژه‌سازی براساس الگوهای دیگر زبان‌ها

پیش از تأسیس فرهنگستان اول، در نتیجه چند قرن وام‌گیری گسترده از زبان عربی و زنگار گرفتن دستگاه واژه‌سازی فارسی، روش رایج برای ساختن واژه‌های مورد نیاز استفاده از فرایندهای واژه‌سازی عربی بود. به این ترتیب، اگر اهل نظر می‌خواستند برای مفاهیم جدید معادلی بسازند یا مستقیماً از زبان عربی وام می‌گرفتند یا زبان عربی را الگو قرار می‌دادند، چنان‌که در واژه‌های زیر می‌بینیم (واژه‌های نو، ۱۳۱۹):

ذوفلقه = monocotyledones؛ احصائیه = statistique؛ میزان‌النفس =  
spirometre؛ ذوحیاتین = amphibien؛ میزان‌الضغطه = manometre

بزرگ‌ترین آسیبی که این گرایش به زبان فارسی وارد می‌سازد این است که قواعد دستور زبان عربی را، که زبانی است از خانواده‌ای دیگر، بر زبان فارسی حاکم می‌سازد. البته باید در نظر داشت که واژه‌های عربی‌تباری که در فارسی امروز رواج دارند، بخشی از گنجینه واژگان

فارسی هستند. در این میان، آنچه به زبان فارسی آسیب می‌رساند، استفاده از فرایندهای واژه‌سازی عربی و وارد ساختن دستور این زبان به درون زبان فارسی است. در حال، با بررسی چند هزار واژه‌ای که در دهه‌های گذشته ساخته شده، با قطعیت می‌توان گفت که در عرصه واژه‌گزینی عربی‌گرایی به کلی کنار گذاشته شده است و دیگر تهدیدی برای زبان فارسی به شمار نمی‌آید.

### منابع

- آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۳)، «فرهنگستان»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. ج ۵. صص ۴۷-۵۱.
- آریان‌پور، امیرحسین (۲۵۳۶)، *نقدهایی بر زمینه جامعه‌شناسی*، تهران: سازمان کتابهای جیبی با همکاری انتشارات دهخدا.
- آشوری، داریوش (۲۵۳۵)، *واژگان فلسفه و علوم اجتماعی*، تهران: آگاه.
- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵)، *تاریخ ترجمه از عربی به فارسی (ترجمه‌های قرآن)*، تهران: سروش.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۹)، *قرآن مجید*، تهران: سروش.
- ابوریحان بیرونی (۱۳۶۲)، *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- ابوعلی سینا (۱۳۶۰)، *دانشنامه علایی*، تصحیح و تعلیق احمد خراسانی، تهران: کتابخانه فارابی.

اصول و ضوابط واژه‌گزینی، همراه با شرح و توضیحات (۱۳۸۸)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

امینی، سیدمحمد (۱۳۶۱)، *واژگان برق*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

بهار، محمدتقی (۱۳۸۱)، *سبک‌شناسی*، ج ۳، تهران: زوار.

پرویزی، نسرین (۱۳۹۵)، «بیست سال واژه‌گزینی»، *مطالعات واژه‌گزینی: ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*، ش ۱، زمستان، صص ۱۶-۳.

تاج‌بخش، حسن (۱۳۸۸)، «ذخیره خوارزمشاهی»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۳، صص ۲۶۴-۲۶۷.

ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، (۱۳۴۴)، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دانشگاه تهران.

تفضلی، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۹۰)، *قرآن کریم*، مشهد: چاپخانه آستان قدس رضوی.

حداد عادل، غلامعلی (۱۳۹۴)، «بیست و پنج سالگی فرهنگستان»، *نامه فرهنگستان*، دوره چهاردهم، ش ۴، (مسلسل ۵۶). تابستان، صص ۱۳-۲.

حسن دوست، محمد (۱۳۸۶)، «پهلوی، زبان و ادبیات»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، جلد ۲، صص ۱۴۳-۱۴۷.

بهروز، ذبیح (۱۳۳۴)، *فرهنگ کوچک عربی - فارسی*، تهران: چاپخانه ارتش.

- رضایی باغبیدی، حسن (۱۳۷۹)، «واژه‌گزینی در عصر ساسانی و تأثیر آن در فارسی دری»، *نامه فرهنگستان*، (مسلسل ۱۵)، صص ۱۴۵-۱۵۸.
- روستایی، محسن (۱۳۸۵)، *تاریخ نخستین فرهنگستان ایران*، به روایت اسناد، تهران: نی.
- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۵)، «بابا افضل»، *دانشنامه جهان اسلام*، حرف ب، ج ۱، تهران: بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- سعادت، اسماعیل (۱۳۸۸)، «دساتیر»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۷۷.
- سمیعی، احمد (۱۳۷۴)، «سابقه فرهنگستان در ایران»، *نامه فرهنگستان*، سال اول، ش ۱، صص ۱۳۶-۱۴۳.
- شلیمر، یوهان (۱۳۸۰)، *فرهنگ اصطلاحات پزشکی و داروسازی*، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، تهران: باورداران.
- صادقی، رضا (۱۳۷۲)، «تجربه‌های زبان فارسی در علم»، *مجموعه مقالات سمینار زبان فارسی و زبان علم*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۵۷)، *تکوین زبان فارسی*، تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- صفا ذبیح‌الله (۱۳۸۸)، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۳/۲، چاپ چهاردهم، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۶)، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۲، چاپ شانزدهم، تهران: فردوس.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)، *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۱، چاپ هجدهم، تهران: فردوس.

- صفارمقدم، احمد (۱۳۷۳)، *وندهای رایج در زبان انگلیسی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۴)، *واژه‌سازی و دستور (مجموعه مقالات)*، تهران: کتاب بهار.
- طباطبایی، علاءالدین (۱۳۹۵)، *ترکیب در زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۷۵)، «مروری بر واژگان‌نویسی در ایران»، *درباره زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عاصی، مصطفی (۱۳۸۴)، «سایه‌روشن روش‌ها و عملکرد فرهنگستان زبان ایران»، *مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۵۴)، *پیام من به فرهنگستان*، تهران: پیام.
- فرهنگ فلسفه و علوم اجتماعی، *بی‌تاریخ*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگ.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۲)، *ساختمان دستوری و تحلیل معنایی اصطلاحات علمی و فنی*، *مجموعه مقالات سمینار زبان علم و زبان فارسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کافی، علی (۱۳۷۰)، «اختصارات و زبان فارسی»، *نشر دانش*، مرداد و شهریور، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کافی، علی (۱۳۷۱)، «بررسی واژه‌های فرهنگستان اول»، *نشر دانش*، فروردین و اردیبهشت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۳)، «فارسی» در *راهنمای زبان‌های ایرانی*، ج ۲، زبان‌های ایرانی نو، به ویراستاری رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضایی باغبیدی، مترجمان: آرمان بختیاری، عسکر بهرامی، حسن رضایی باغبیدی، نگین صالحی‌نیا، تهران: ققنوس.

معصومی همدانی، حسین (۱۳۶۲)، «رساله‌ای در اثبات هیأت جدید»، تألیف ابوطالب بن حسن حسینی، *مجله معارف*، ش ۲.

معین، محمد (۱۳۷۷)، «وضع لغات»، *مقدمه لغت‌نامه (ص ۶۷-۸۸)*، تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.

واژه‌های نو، *فرهنگستان ایران* (۱۳۱۹)، ش ۷، تهران: دبیرخانه فرهنگستان.

Lehman, W.P. (1962), *Historical linguistics: An Introduction*, New York, Holt, Rinehart and Winston.



# **Principles and Regulations of Terminology**

**Including Explanations and Descriptions**

**approved by the Academy of Persian  
Language and Literature**

**January 2020**